



دارهاي قالي را به دار مجازات

فئودال - كمپرادورهاي اسلامي

بدل مي كنيم!

فهرست مطالب

تب فرش

از شعار "يك ایرانی، يك پیکان" تا شعار "يك ایرانی، يك دار قالی"

حکایت رنجها؛

قالیباقي هنر نیست!

قالیباقي، صنعت به مفهوم امروzin کلمه نیست!

قالیباقي بر چه مناسباتي استوار است؟

چگونه مي توانند ميليونها نفر را به اين کار شاق وادارند؟

دورنما و تاثيرات مخرب توسعه قالیباقي

ترسيم راهي براي خلاصي

ضمیمه يك

جهاد سازندگي: بازوي سرمايه داري بوروکراتيك ؛ زالوي خون آشام

ضمیمه دو

ارائه يك راه حل انقلابي به تحليل تئوريك صحيح وابسته است!

تب فرش

کمتر روزی است که خبری از قالبیافی، صادرات قالی و ارزشهای حاصله از آن و توجه ارگانهای دولتی به این رشته در جراید رسمی کشور بچشم نخورد. کمتر ماهی است که خبر افتتاح نمایشگاه فرش، کنفرانس فرش و برگزاری هفته فرش در شهرهای مختلف کشور شنیده نشود. تاکنون چهار نمایشگاه بزرگ فرش در تهران عمدتاً برای فروش به خارجی ها برگزار شده است. ایران بعنوان بزرگترین صادر کننده فرشهای پشمی در جهان در نمایشگاههایی بین المللی فرش در آلمان و کانادا و ... شرکت کرده است. قرار است شهرک بزرگ فرش در جنوب تهران در حوالی فرودگاه بین المللی خمینی احداث شود. امپریالیستهای آلمانی که بیشترین منفعت را از این تجارت می برند خبر از شکل گیری رنسانس جدیدی در قالبیافی ایران می دهند.

به کمک کرباسچی شهردار "مدرن" تهران بنیاد فرهنگی هنری فرشهای سنتی تشکیل شد. معاون اول رئیس جمهوری کار طراحان معروف و قدیمی قالی را با گشایش بنیاد فرهنگی هنری فرش ارج نهاد. خواننده معروف موسیقی سنتی محمد رضا شجریان در مراسم گرامیداشت آنان آواز خواند.

محسن مخملباف به سفارش سازمان صنایع دستی استان فارس فیلم "گبه" را ساخت و در آن تمام تلاشش را بکار برد تا ماهیت زشت و چندان آبرومناسبات حاکم بر قالبیافی را بکمک زیبایی های طبیعت بیوشاند.

قرار است بزودی در اراک موزه فرش تاسیس شود.

جشنواره ترویج فرش در استان خراسان براه افتاد که در آن بیرجند و کاشمر مقام اول را در قالبیافی کسب نمودند. زن قالبیاف آبدانانی که در عرض 7 سال 12 تخته فرش - مجموعاً 108 متر مربع - بافته بعنوان بهترین قالبیاف شناخته شد.

انجمن طراحان و نقاشان قالبیاف کرمان تاسیس شد.

دوره های آموزشی قالبیافی در سراسر کشور توسط نهادهای دست اندرکار براه افتاد. مقاله نویسان روزنامه های جیره خوار رژیم برای تحمیق توده ها در مقاله های ایدئولوژیک - تبلیغاتی فاشیستی در مدح و ثنای این "هنر - صنعت ملی" می نویسند: "این فرش ماست که می تواند سینه به سینه تکنولوژی غرب بساید و عرض اندام کند. براستی چرا نباید همه دختران ما قالبیافی را بدانند؟ و حتی پسران ما؟ چه ایرادی دارد دانش آموزان ما از همان سال اول ابتدایی با هنر قالی بافی آشنا شوند و به قدر درس ریاضی به آن اهمیت دهند. چرا نباید در هر مدرسه یک، ده، بیست دار قالی برپا باشد و دختران و پسران علاقمند ما حتی طرح کاد خود را پای دار قالی بگذارند؟"

روزنامه اطلاعات پیشنهاد می کند یک مدرسه عالی فرش تاسیس شود و آموزش قالبیافی در سطح آموزش متوسطه اجباری شود.

مدیر کل صنایع دستی استان یزد خواستار ایجاد دانشکده فرش کشور می شود. دبیرستان هنر فرش در تهران با همکاری شرکت فرش ایران و آموزش و پرورش آغاز بکار می کند تا هنر رفوگری و ترمیم فرش و بافت فرش را به شاگردانش آموزش دهد. قرار است از این پس هنرستان اراک نیز در رشته فرش دیپلمه بدهد.

با افزایش صادرات فرش ایران و کسب درآمدهای نزدیک به 3 میلیارد دلار در سالهای 72 و 73 هوجیان رژیم پا به میدان گذاشته و اعلام کردند با فرش است که می توان "جایگاه بلند مرتبه ای در توسعه و توانمندی اقتصادی جامعه بدست آورد.

فرش می تواند همپا و همسوی نفت منبع بزرگ درآمد ملی محسوب شود و یکی از سرچشمه های پر قدرت اقتدار بازرگانی ملی گردد.

با وجود آنکه، در حال حاضر میلیونها نفر بطور مستقیم و غیر مستقیم درگیر کار قالبیابی می باشند، تمام تلاش رژیم این است که بر دارهای قالبی و تعداد بافندگان کشور بیفزاید. قول آن داده شد که در برنامه پنجساله دوم 200 هزار فرصت شغلی جدید در این زمینه در روستاها ایجاد شود.

رفسنجانی این سگ پست حافظ منافع امپریالیستها و طبقات ارتجاعی، در سفرهایش به مناطق مختلف ایران از نمایشگاههای فرش دستباف دیدن می کند و در سخنرانی هایش بر لزوم گسترش قالبیابی تاکید نموده و آنرا بمثابة طریقی برای جلوگیری از فقر انکار ناپذیر اکثریت توده های مردم توصیه می نماید. [1]

خلاصه آنکه همه دستها و زبانها بکار افتاده اند تا به مردم ایران بقبولانند که راز خوشبخت شدنشان برپا داشتن دار قالبی در خانه ها می باشد.

از شعار "یک ایرانی، یک پیکان" تا شعار "یک ایرانی، یک دار قالبی"

صادرات قالبی همواره یکی از منابع تجارت سود آور خارجی برای فئودال - کمپرادور های ایرانی بوده است. در آمد حاصل از این رشته از زمان نفوذ سرمایه خارجی و امپریالیستها در ایران علیرغم نوساناتی رو به افزایش بوده است. از سال 1311 تا 1357 یعنی دوران رژیم پهلوی، بطور رسمی و ثبت شده مجموعا معادل ده میلیارد و 421 میلیون تومان فرش صادر شد؛ اگر در تمام ایندوران هر دلار را هفت تومان حساب کنیم این رقم حدود 15 میلیارد دلار می شود. (اطلاعات 27 آبان) جمهوری اسلامی نیز در فاصله دهسال یعنی 67 - 58 مجموعا بیش از 25 میلیارد دلار بابت صادرات فرش به جیب زده است. تازه این ارقام فقط ارز حاصله از فرشهایی است که بطور قانونی طی این سالها صادر شد. بگفته یکی از تاجران دست اندرکار ایرانی در هامبورگ آلمان "70 درصد فرشهای گران قیمت ایران به طور قاچاق وارد بازار اروپا می شود." (کیهان هوائی 2 خرداد69) و علیرغم تلاشی که دولت برای اعمال انحصار خود بر این رشته می کند، گاه بگاه خبر کشف محموله های بزرگ قاچاق را می شنویم.

در دوران حکومت شاه بر تعداد کارکنان این رشته افزوده شد. تعداد کارکنان این رشته طبق آمار رسمی از 515 هزار نفر در سال 1338 به 14 میلیون نفر در سال 69 رسید. یعنی حدودا سه برابر شد. (اطلاعات 13 شهریور74) امروزه بر اساس آمار موجود تعداد شاغلان در صنایع دستی (که عمدتا قالبیابی است) حدود 5 برابر شاغلان صنعت ماشینی می باشد. (اطلاعات 1 مهر74) و 20 درصد از کل جمعیت شاغل کشور در فرشهایی مشغول بکار هستند. (سلام، 7 تیر75) در زمینه تعداد واقعی کارکنان در بخش قالبیابی هنوز آمار واحدی از جانب ارگانهای دولتی ارائه نشده است. سال گذشته وزیر جهاد سازندگی رقم دارهای قالبی را یک میلیون و 200 هزار عدد و تعداد قالبی بافان را 25 میلیون نفر اعلام کرد. (اطلاعات 31 شهریور74) مدیر عامل شرکت سهامی فرش ایران اعلام کرده که بین 6 تا 8 میلیون نفر بطور مستقیم یا غیر مستقیم در صنعت فرش اشتغال داشته و و از این طریق امرار معاش می کنند. (اطلاعات 1 مهر74) اتحادیه شرکتهای تعاونی تولید کنندگان فرش که تحت کنترل جهاد سازندگی است و 530 هزار نفر بافنده را تحت پوشش دارد ادعا میکند که

اینان تنها 2ر8 درصد از کل بافندگان را تشکیل می دهند. (اطلاعات 23 شهریور 74) با این حساب، تعداد کل قالیبافان و کسانی که درگیر فعالیت در شاخه های مختلف این رشته هستند به رقمی بیش از 12 میلیون نفر می رسد.

از زمانیکه برنامه بازسازی رفسنجانی شروع شد، جهشی در تولید و صادرات این رشته صورت گرفت. ارزش حاصله از صادرات فرش در سال 67 حدود 300 میلیون دلار بود اما در سال 73 به یک میلیارد و هفتصد میلیون دلار رسید. گسترش قالیبافی و صادرات قالی یکی از مولفه های مهم توسعه صادرات غیر نفتی ایران در برنامه بازسازی رفسنجانی بود. مبتکر اصلی چنین برنامه ای گردانندگان جمهوری اسلامی نیستند. اینجور آش ها را بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای توده های کشورهای تحت سلطه، منجمله مردم ایران می پزند. این نسخه ای است که اربابان امپریالیست تحت عنوان سیاستهای تعدیل اقتصادی بدست نوکران خود داده اند تا اجراء شود. در شرایط بحران عمومیت یافته جهانی، و مشخصا بحران قرضی که اکثر کشورهای تحت سلطه منجمله جمهوری اسلامی دچارش هستند، صندوق بین المللی پول برای این کشورها سیاست توسعه صادرات را برای کسب درآمد ارزی بیشتر و باز پرداخت وام و بهره آن جلو نهاد. طبق این نسخه هر کشور باید بنابر اصل "مزیت نسبی" حرکت کند. یعنی هر آنچه را که می تواند برای بازار جهانی ارزانتر از بقیه تولید کند، باید در مقیاس هر چه وسیعتر تولید نموده و به خارج صادر نماید. یا در حقیقت آنرا در بازار جهانی به حراج بگذارد. این سیاست نتیجه ناگزیر عملکرد "استراتژی جایگزینی واردات" بود که در دهه 60 میلادی و دوره رونق اقتصاد جهانی پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیستها به اقتصاد کشورهای تحت سلطه منجمله ایران تحمیل نمودند. "یک ایرانی، یک دار قالی" نتیجه اجتناب ناپذیر و آن روی سکه "یک ایرانی، یک پیکان" می باشد. [2]ii

از سال 67 به بعد بود که طبقات ارتجاعي ایران صحبت از "رفع سیستم تک محصولی" نمودند و راه گسترش صادرات غیر نفتی را برای جبران کاهش درآمد نفتی جهت تامین منبعی برای بازپرداخت قرضهای خود به بانکهای جهانی در پیش گرفتند. یکی از این مزیتهای نسبی، صدور قالی است که بر فوق استثمار نیروی کار متکی است. راه انداختن قالیبافی نیازی به سرمایه گذاری زیاد و تخصیص ارز زیاد ندارد، ضمن اینکه محصولش از ارزش افزوده بالایی برخوردار است. بگفته وزیر جهاد سازندگی: "سرمایه گذاری سرانه برای این صنعت حدود 350 هزار تومان است که در مقایسه با سرمایه گذاری سرانه در سایر فعالیتها بسیار پائین است ... و ما به ازای هر دلار هزینه ارزی برای فرش حدود 79 دلار درآمد ارزی از محل صادرات آن داشته ایم." (اطلاعات 13 شهریور 74)

در دوره بازسازی، بخش بیشتری از درآمد نفتی (که شکلی از صدور سرمایه امپریالیستی به ایران است) به گسترش بخش قالیبافی اختصاص یافت. سرمایه بوروکراتیک [3]iii مستقیما وارد سرمایه گذاری در این عرصه شد و تلاش نمود نقش انحصاری خود را در این زمینه نیز اعمال نماید. از آن پس بسیاری از نهادهای دولتی یا بنیادهایی که به دولت ربط دارند برای تولید قالی و حراج آن در بازار جهانی به این عرصه هجوم آوردند. علاوه بر تجار بزرگی که از قدیم الایام انحصار این رشته را در دست خود داشتند وزارت جهاد سازندگی، شرکت سهامی فرش ایران، سازمان صنایع دستی ایران، اتحادیه بازرگانی شرکتهای تعاونی تولید کنندگان فرش دستی، شرکت تهیه و تولید فرش استان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی و... از جمله زالوهائی هستند که هر یک به درجات گوناگون سهم و نقشی بر عهده گرفته و فعال شده اند. نهادهایی که ارتباط بیشتری با روستا و اقتصاد روستائی داشتند، بیشترین استفاده را از موقعیت اقتصادی - سیاسی انحصاری خویش نمودند و این رشته سودآور را در چنگ خود گرفتند. وزارت جهاد سازندگی و اداره کل صنایع دستی

200 هزار کارگاه با 400 هزار بافنده را تحت پوشش خود قرار دادند. در سال 73، مقدار تولید سالیانه واحدهای قالی بافی تحت پوشش جهاد هفتاد میلیارد تومان بود. میزان تولیدات تعاونی های فرش در انتهای برنامه اول به یک میلیون متر مربع در سال بالغ شد. (وزیر جهاد سازندگی، اطلاعات 13 شهریور 74) شرکت سهامی فرش کارگاههای قالیبافی خود را به 12 هزار واحد رسانده و 25 هزار بافنده را تحت پوشش خود قرار داده که در سال، 50 هزار متر مربع فرش تولید می کنند. (اطلاعات 1 مهر 74) آستان قدس رضوی نیز در سال 74 طی مدت کوتاهی، 210 میلیون تومان تولید داشت. (سلام 24 بهمن 74) تب دست انداختن به تجارت قالی آنچنان داغ است که حتی جمعیت هلال احمر که یک سازمان درمانی است به احیای صنعت قالیبافی در روستاهای خدابنده (در استان زنجان) روی آورده است. (کیهان 30 خرداد 74) یا بانک کشاورزی با اجرای طرح حضرت زینب و اعتباری حدود 64 میلیون تومان با شرایط آسان شروع به دادن وام یکساله به زنان بی سرپرست روستائی برای گسترش این رشته نمود. (کیهان 7 اسفند 73) حتی بنیاد مستضعفان نیز جانبازان و معلولین انقلاب اسلامی را فراموش نکرد و با پرداخت وام در اسرع وقت 1250 دار قالی برای آنان برپا داشت و 160 میلیون تومان را به اینکار اختصاص داد. (اطلاعات 1 تیر 74)

لابد خواننده مقاله تاکنون دریافته است که چه بخش عظیمی از نیروی کار جامعه ما درگیر این رشته می باشند و چه سود عظیمی نصیب تجار بزرگ و نهادهای دولتی می شود. حال می خواهیم ببینیم که چرا و بدست چه کسانی این صنعت دستی قرون وسطائی حفظ شد و گسترش یافت؟ توسعه این رشته در خدمت چه کسانی است؟ آیا آنگونه که ادعا می شود در خدمت اقتصاد ملی کشور است؟ این رشته بر پایه چه مناسباتی استوار است؟ بافندگان قالی چه کسانی هستند؟ چگونه زندگی میکنند؟ دورنمای این رشته چیست و توسعه آن چه بلایی بر سر نیروهای مولده کشور می آورد؟ و در خاتمه، راه خلاصی از آن چیست؟

حکایت رنجهای

فاطمه دختر خردسال قالیباف در روستای تارخه (از توابع اسفراین):

من و خواهر کوچکترم زهرا را به صاحبکار فروختند. سی ماه تمام بیگاری کشیدیم، کتک خوردیم و شکنجه شدیم. دائماً دست و پا و بدنمان کبود بود. شبها باید خامه ها (کلافهای نخ خالی) را باز می کردیم. اگر هنگام کار خوابان می برد، زن کارفرما دست و پایمان را داغ می کرد تا خوابان نبرد. از صبح زود تا شب کار می کردیم و غذایمان فقط نان و شیره انگور بود که در ساعت ده صبح می خوردیم. "روح الامین" پسر کارفرما دست و پای راست زهرا را با چوب شکست. او را به دکتر نرساندند و دست و پایش همانطور کج جوش خورد.

یک دختر قالیباف روستائی:

پنجساله بودم که مادرم مرا بر روی الواری که پای دار قالی چار میخ شده بود، نشانند. روزهای اول فکر می کردم یک نوع بازی است. اما خیلی زود فهمیدم بدون کار من چرخ زندگی خانواده ام نمی چرخد. اوایل، پدر یا مادرم مرا بالای داربست می گذاشتند چون قدم نمی رسید که خودم از آن بالا بروم. روزهای اول مادرم مرا می بست که از دار نیفتم یا بهتر بگویم بفکرم نزنند که از زیر کار دربروم. حتی نامم را همانجا می داد که بخورم. بارها از خستگی همانجا خوابم می برد. چون باید

از کله سحر تا غروب کار می کردم. چند ماهه فوت و فن کار را از مادرم یاد گرفتم. چند بار سعی کردم از اینکار پر مشقت شانه خالی کنم اما چنان از دست پدرم کتک خوردم که تا مدتها جرئت فکر کردن در مورد آنرا نداشتم. اوائل نسبت به پدر و مادرم احساس نفرت می کردم اما خیلی زود فهمیدم که سرنوشت آنها نیز همین بوده. مادرم از بچگی قالی بافی میکرده و تازه حالا هم هر وقت که بیکار می شود همراه من کار می کند. مادرم می گوید یادش است که مادر بزرگش هم توی اینکار بود. پدرم تکه زمین کوچکی دارد، صبح تا شب روی آن یا زمینهای دیگران جان می کند باز هم همیشه هشتش گرو نه است. به همین تاجری که برایش فرش می بافم مدام مقروض است. انگشت هایم در اثر سالهای طولانی کار از شکل افتادند. پاهایم همیشه بی حس است و چشمهایم درد می کند. مادرم می گوید برو شکر خدا کن که مثل دختر همسایه از دار قالی نیفتادی و پایت نشکسته و تا آخر عمر علیل نشدی. او تعریف می کند که چگونه مادرش آنقدر قالی بافت تا کور شد. خودش کمر درد شدید گرفت. حالا هم به من می گویند برای عروسیم باید یک قالی ببافم. نمی دانم مردی که باید به خانه اش بروم برای عروسی چه کاری باید انجام دهد؟ همین چند سال پیش یکی از خاله هایم بچه اش مرده بدنیا آمد، می گویند بخاطر نشستن زیاد زیر پای دار قالی، استخوانهای کمرش معیوب شده بود. تازه شناس آورد، چون همین پارسال یک زن جوان قالیباف در ده مان هنگام زایمان خودش مرد و هم بچه اش. نمی دانم سرنوشت من چه خواهد شد؟

یک پسر قالیباف روستایی:

پدرم بخاطر قرضی که به نزولخوار داشت مجبور شد مرا به کارگاه قالیبافی او بفرستد. چهار سال است که برایش کاری کنم اما قرض پدرم سربسر نشد. تازه من شناس آوردم پدر و مادرم را می بینم. یکی دیگر از بچه ها پدر و مادرش از خانواده من فقیرتر بودند و مجبور شدند به منطقه دیگری مهاجرت کنند. بجای قرضی که از صاحب کارگاه برای تأمین مخارج سفرشان گرفته بودند، دوستم را پیش او گرو گذاشتند. خیلی وقت است که پدر و مادرش را ندیده است. کمتر روزی است که از دست استادکار کتک نخورم، سرکوفت نشنوم و فحش ندهد. کارم خیلی سخت و پر مشقت است. تمام انگشتهایم با کاردک پاره پاره شده و مجبورم هر شب توی روغن داغ فرو کنم. کارگاه مان نمور و تاریک است. چشمانم ضعیف شده و تمام استخوانهایم را نم گرفته است. تا حالا چند تا از بچه ها استخوانشان نرم شده و فلج شده اند. تا وقتی قالی از دار پائین بیاید انگار چندین بار مرا دار میزنند. دیگر طاقتم طاق شده است.

یک زن جوان قالیباف در کارگاه شهری:

چند سالیست که از ده به شهر مهاجرت کرده ایم. هر بهار و تابستان همراه شوهرم به کوره پزخانه ها می روم. و هر پائیز و زمستان به کارگاه قالیبافی. کارگاه ما 10 نفر کارگر دارد. دوره کار آموزی هیچ پولی به ما نمی دادند. تازه مجبور بودیم بعنوان حق الزحمه برای صاحبکار یک قالی هم ببافیم. حالا هم از هیچگونه مزایا و حقوقی برخوردار نیستیم و روزی 12 ساعت و بعضی وقتها 14 ساعت کار می کنیم. دستمزدمان خیلی ناچیز است. بیشتر کارگران دچار تنگی نفس، ریه درد و سرفه های ناجور هستند. چند تا از کارگران سل گرفته اند. یا آنقدر از جایشان تکان نخورده اند که خونشان خشکیده است. همه مان چشمهایمان کم سو شد. پشت درد و کمر درد همزاد ما شده است. صاحب کارگاه به ما می گوید تند تند گره بزنی تا گره زندگی تان باز شود. در صورتیکه هر گره ای، گره زندگیمان را کورتر کرده است. بنام خدا و پیغمبر غارتمان می کنند.

هر وقت که به قالی های روی دار نگاهی می اندازیم، انگاری شمایل آخوندها و پاسداران جلوی چشم مان می آید. کارمان بسیار شاق است و کمتر کسی مدت زیادی در اینکار دوام می آورد. از بس که پای دار قالی قوز کردیم و خم شدیم، خسته شدیم. می خواهیم سرمان را بلند نگاه داریم. دیگر این وضعیت برایمان غیر قابل تحمل است، بس است دیگر!

اینها تنها گوشه های کوچکی از شدت ستم و استثمار بر میلیونها توده ای است که برآستی در اعماق جامعه زندگی می کنند. سرنوشت اینان را بتي بنام قالی رقم می زند؛ بتي که "دیگرانش" می پرستند. زخم ناشی از داغ قالیبافی بر پیکر جامعه ما چنان عمیق است که حتی در گوشه هایی از هنر و ادبیات معاصر ایران (که معمولا در آن کمتر به زندگی، کار و مبارزه طبقات تحتانی پرداخته می شود) به ثبت رسیده است.

قالیبافی، افتخار ملی نیست!

هوچیان جیره خوار جمهوری اسلامی می گویند قالیبافی جزء افتخارات ملی ماست و وسیله مهمی برای سازمان دادن اقتصاد مستقل از امپریالیسم است؛ چرا که هزاران سال است مردم ما به اینکار اشتغال داشته اند و این رشته وابستگی به خارج ندارد. اینها حرف مفت است.

قبل از هر چیز باید گفت که بسیاری چیزها در تاریخ و فرهنگ هزار ساله موجود است که دقیقا بخاطر آنکه ارتجاعی بوده و مانع پیشرفت تاریخی جامعه است باید دور انداخته شوند. بعلاوه، این رشته نه تنها در خدمت اقتصاد ملی و نیازهای مردم ما نیست بلکه اساسا توسط امپریالیستها حفظ شده و گسترش یافته است. برای اثبات این امر خوبست نگاهی به تاریخ نه چندان دور بیاندازیم.

این يك واقعیت تاریخی است که قالیبافی از قرنهای پیش در ایران به همراه دیگر صنایع دستی رواج داشته است. قدیم الایام اینکار جنبه تفننی داشت. تا قرنهای تولیدش نسبت به سایر تولیدات دستی بسیار محدود بود و جنبه خود مصرفی داشت. تمایل اکثریت توده ها این بود که فرمهای هر چه ساده تری (مانند گلیم و غیره) ببافند چون که نیازهای روزمره زندگی شان را بیشتر تامین می کرد. قالی های زیباتر معمولا چشم مالکان بزرگ و سران عشایر را می گرفت و بزور از بافندگان دزدیده میشد. قالیبافی خاصه در عصر صفویه رواج بیشتری یافت اما کماکان ارزش مصرفی داشت و در مقیاسی محدود تولید می شد. مصرف کنندگان قالی در آن دوره بیشتر حکام، عمال دیوانی و افسار مرفه شهری بودند. قالیهای گرانبه عمتا برای رفع نیاز طبقات حاکمه و بعنوان وسیله تزئینی تولید می گشت.

با نفوذ قدرتهای استعمارگر و سرمایه خارجی در ایران، بسیاری از صنایع دستی ایران در اثر رقابت با کالاهای خارجی مشابه رو به ورشکستگی و نابودی گذاشت. اما قالیبافی نه تنها حفظ شد بلکه گسترش هم یافت. تا قبل از ایندوران قالی عمتا توسط عشایر کوچنده بافته می شد که تازه کار اصلی شان هم نبود. در صورتیکه صنایع دستی دهقانان بیشتر شامل رشته هایی چون نمد بافی، بافندگی کرباس و جل و جوال و پارچه بافی برای تامین نیازهای اولیه خودشان بود. در بسیاری از مناطق مانند مازندران، گیلان، خوزستان، بندرعباس و حتی یزد که پارچه بافی پنبه ای آن نسبتا معروف بود شواهدی مبنی بر قالی بافی در گذشته در دست نیست. حتی در منطقه کاشان که امروزه یکی از مراکز مهم و معروف قالیبافی است اهالی تا قبل از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی آشنائی چندانی با قالی نداشتند. قالی بافی ابتدا در شهر کاشان رواج یافت و بعد به

روستاهاي اطراف سرايت كرد. دليل عمده اش اين بود كه كارگاههاي نساجي اين شهر با ورود پارچه هاي انگليسي از رونق افتادند و رو به اضمحلال گذاشتند و در اين ميان قالي بافي بعنوان "صنعت جايزين" در شهر رونق يافت.

توليد قالي در مقياس بزرگ براي بازارهاي داخلي و عمدتا خارجي از نيمه دوم قرن نوزدهم در اكثر نقاط كشور آغاز شد. در اواخر قرن نوزدهم، با ظهور امپرياليسم (يعني نظام جهاني كه در آن توليد و مبادله سرمايه داري، اقتصاد كشورهاي تحت سلطه منجمله ايران را در يك شبكه جهاني بافته و ادغام کرده تا سود را به حداكثر برساند) بدليل انباشته شدن بيشتر ثروت در كشورهاي امپرياليستي بويژه كشورهاي اروپائي، تقاضا براي فرشهاي ايراني بويژه قالي هاي نفيس افزايش يافت. بخشهايي از مردم اروپا و آمريكا كه در نتيجه بهره مند شدن از مافوق سودهاي امپرياليستي مرفه شده بودند، طالب اجناس لوكس شرقي گشتند. روشن است كه فرش در زندگي اقشار مرفه غربي بهيچوجه نقش يك كالاي ضروري و حياتي را نداشته بلكه بيشتر جنبه تزئيني و تجملي دارد و يا نقش پس انداز سرمايه را براي ايشان ايفاء مي كند. با وصل شدن ايران به اقتصاد جهاني، فرشهاي ايران نيازهاي طبقات حاكمه و مرفه اروپائي را تامين نمود. شركتها و انحصارات امپرياليستي سرعيا بر اين رشته سود آور چنگ انداختند.

در سال 1887، اولين نمايندگي تجاري يك شركت انگليسي بنام "زيگلر منچستر" در اراك گشايش يافت. اين شركت قلعه عظيمي را با وسعتي نزديك به چهل هزار مترمربع بنا نهاده و در آن بافندگان، انبارها و اتاقهاي رنگرزي را يكجا گرد آورد. در سال 1894 يك سرمايه دار روسي در تبريز كارگاهي بوجود آورد كه 1500 بافنده در آن كار مي كردند و همزمان يك صد قالي بافته مي شد. در همان سالها، ثروتمند روسي ديگري صاحب يك كارگاه بزرگ قالي بافي با 200 دار قالي و 2000 كاركن بود. شركت انگليسي ديگري بنام "هاتز و پسران" در سلطان آباد، كارگاه رنگرزي ايجاد نمود. شركتهاي ديگري بنام "آسترو"، "مارك بند ديكت" در باكو، "نيو مان - هونگ" در اروميه و شركت فرش شرق تبريز همه در تجارت قالي فعالانه نقش ايفاء مي كردند. اين قبيل شركتها به صادرات قالي هاي توليد شده در كارگاههاي خود اكتفا نكرده بلكه همراه با تجار بزرگ ديگر انحصار تجارت بخش اعظم توليدات قالي كه توسط خانوارهاي عشائري و دهقاني توليد مي شد را در دست خود متمرکز نمودند. اگر صادرات قالي قبل از اواخر قرن نوزدهم غير منظم و غير مهم بود از آن پس به يك منبع مهم درآمد ارزي براي طبقات حاكمه تبديل شد.

شاهان قاجار بخاطر نيازي كه به درآمد حاصله از صادرات فرش براي سفرهاي خود به اروپا و تامين ارز لازم براي واردات كالاهاي اروپائي داشتند، اين رشته را مورد حمايت قرار دادند. در سال 1873 يعني حدود 120 سال پيش ناصرالدين شاه در نمايشگاه بين المللي وين شركت كرد و از فرشهاي صادراتي ايران ديدن نمود.

از دهه اول قرن بيستم انحصار فعاليتهاي فرش تا مدتها در دست تعدادي از شركتهاي خارجي منجمله كمپاني شرق لندن (ض.ب.ش) قرار داشت. در بحران دهه 30 ميلادي كه بازار فرش محدود شد، اين شركت در سال 1314 به دولت رضا خان واگذار شد و از آن پس به شركت سهامي فرش ايران تغيير نام داد.

بعلت وابستگي اين رشته به بازار جهاني، رونق و ركودش مستقيما به تحولات آن بازار مرتبط بوده و هست. في المثل جنگ جهاني اول رونق 50 ساله فرش ايران را در هم كوبيد؛ بحران دهه 30 و جنگ جهاني دوم آنرا تا سر حد ورشكستگي كشاند؛ و امروزه رقابتهاي جهاني موجب آن شده كه قيمتها روز بروز کاهش يابد و اين رشته هر آن مي تواند با سقوطي وحشتناك روبرو شود.

بنا بر آنچه گفته شد توسعه قالیبافی از همان ابتدا جهت گیری خارجی داشته و وابسته است به تقسیم پایه ای جهان به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه منجمله ایران. رشد و گسترش قالیبافی بطور یقین حاصل تقسیم کاری بود که امپریالیستها بر اقتصاد عقب مانده ایران از زمان قاجاریه تاکنون - علیرغم تغییراتی که بخود دیده - تحمیل کرده اند. تقسیم کاری که نتیجه آن فقر اکثریت توده ها و قرار گرفتن نیروی کار و منابع در خدمت تامین حداکثر سود برای سرمایه های خارجی است. این تقسیم کار ضد مردمی است چون نیروی کار را از تولید مایحتاج اولیه توده ها بیرون کشیده و به تولید یک محصول زینتی برای بازار جهانی اختصاص می دهد. این تقسیم کار ضد ملی است زیرا اقتصاد بومی را بیش از پیش نابود کرده و رفع نیازهای مردم را وابسته به حصول ارز جهت خرید از بازار جهانی می کند.

امروزه این امپریالیستها هستند که با مکانیسمهای پیچیده و اشکال پوشیده ای (که در ذیل بدانها اشاره خواهیم داشت) بخش اعظم سود حاصله از تجارت قالی بعنوان یک کالای لوکس را به جیب می زنند و نوکران خود را در بخشی از سود حاصله شریک میکنند. بدین ترتیب می توان فهمید که چرا دولت طبقات ارتجاعی در قالب دولت فئودالی قاجاریه و یا در قالب دولت نومستعمراتی از زمان سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی این صنعت قرون وسطانی را حفظ کرده، توسعه داده و ادامه کاریش را تضمین نموده اند. قالیبافی "افتخار ملی" فئودال - کمپرادورهای ایرانی است که نزدیک به 150 سال است آنرا به بارگاه اربابان خود پیشکش می کنند.

قالیبافی هنر نیست!

فئودال - کمپرادورهای اسلامی می خواهند مردم را متقاعد کنند که قالیبافی هنر است و مایه مباحات. این هم دروغ و قیحانه ای بیش نیست!

حتی اگر قالیبافی هنر باشد، اولین سؤال این است که این هنر در خدمت چه کسانی است؟ زلویی نوکر صفت بنام نصرت الله محمود زاده که مدیر عامل اتحادیه های تعاونی فرش دستباف ایران است چنین پاسخ می دهد: "طرح فرش ایران پاسخگوی تمام نیازهای مردم بخصوص ساکنین شهرهای صنعتی و ممالک اروپائی است ... ما با تنوع طلبی مردم غرب روبرو هستیم، مردمی خسته از ماشین که دلشان لک زده است برای طبیعت، مردم اروپا مشکل درونی دارند. مسئله فطرت را نمی توان با امکانات رفاهی سرپوش گذاشت و اینجاست که این خلاء عظیم، فرش ایران را صدا می زند." چرا که "طبیعت را به منزلشان می برد." (اطلاعات 1 شهریور 74)

اولا، کسانی که از چنین "هنری" لذت می برند، "هنری" که مستقیما از خون هزاران انسان گرفته رنگ و بر نگاره آن دریائی اشک چشم و خون دل نقش بسته است، بهتر است هر چه سریعتر از آن محروم شوند. از این نظر، "هنر" قالیبافی را می توان مشابه لباسهای ارائه شده در نمایشهای مد دانست که فقط طفیلی گری نظام امپریالیستی می تواند آنرا توجیه کند و عمدتا در خدمت ارضاء نیازهای روحی و مادی اقشار مرفه قرار دارد.

ثانیا، قالی یک اثر هنری نیست. قالی اساسا بعنوان زیرانداز یا پس انداز برای مصرف کنندگانش مهم است و نه ارضای نیازهای روحی (هنری) آنان. یعنی ارزش مصرف قالی اساسا جنبه هنری ندارد. برای تهیه پوشاک هم رنگ آمیزی و طراحی پارچه انجام می گیرد، ولی هیچکس فلان پیراهن یا شلوار را بخاطر خوش رنگ و طرح بودنش، اثر هنری تلقی

نمی‌کند. در واقع لوکس بودن قالی است که به آن رنگ و لعاب "هنری" می‌زند. تکرار نقشه‌ها و طرحها (زمینه‌ها) نسبتاً ثابت است و از این لحاظ هم جنبه هنری آن کم رنگ است و بیشتر حالت کپی‌کاری دارد. شاید بتوان طرحها و نقشه‌ها و رنگ آمیزی قالی - آنهم تا زمانیکه همانند يك تابلو نقاشی بر صفحه کاغذ باقیست - را جزء مقولات هنری دانست؛ نه اینکه بخواهد بر مبنای استثمار وحشیانه انسانها جان بگیرد و بعنوان کالا مبادله شود. اگر در دوره‌هایی از تاریخ، انسانها در اشکال بدوی به خلق اثری تقنی یا هنری دست زده و برخی نیازهای روحی خود را ارضاء می‌نمودند، لزوماً نیازی به حفظ الی‌الابد این اشکال هنری نیست.

ثالثاً، آنان که "هنرمندان گمنام" قالیباف خوانده می‌شوند اکثراً کودکان خردسالی هستند که بجای مدرسه به زندانها و اردوگاههای کار اجباری روانه شده‌اند. آنها هیچ رغبتی به انجام این کار ندارند و هیچ لذتی از تولید قالی نمی‌برند. کار قالیبافی برایشان شکنجه است نه تفریح. آنان نه بعنوان فرد و نه بعنوان جمع هیچ کنترل آگاهانه بر خلق این اثر "هنری" ندارند. آنان نه در خلق طرح و نقشه قالی سهمی دارند نه در انتخاب رنگهای آن. آنان حتی نمی‌دانند که چه کسانی از محصول کارشان لذت می‌برند و چگونه. آنان فقط يك چیز می‌دانند: قالی با همه جذابیت‌های ظاهریش چون زالویی سیری‌ناپذیر از خون سرانگشتانشان تغذیه می‌کند. گلبوته‌های سرخ قالی از خون این کودکان رنگین شده است. این حقیقتی است که هیچ انسان شرافتمندی نمی‌تواند آنرا منکر شود.

قالیبافی، صنعت به مفهوم امروزی کلمه نیست!

مقامات جمهوری اسلامی خیلی زود فهمیدند که آرزوی بالا کشیدن جایگاه ایران در سلسله مراتب تقسیم کار جهانی و تبدیل کردنش به يك کشور صادر کننده کالاهای صنعتی چون کره جنوبی و مالزی خواب و خیالی بیش نیست. بنابراین آنها واقع بین شده و به هر آنچه اربابان جهان برایشان تعیین کردند یعنی صدور کالاهای سنتی کشاورزی و صنایع دستی رضایت دادند. موج تبلیغات عوام فریبانه‌ای که طی چند ساله اخیر در مورد قالیبافی براه افتاده و از آن بعنوان صنعت ملی نام می‌برند، نتیجه اتخاذ این سیاست اقتصادی است.

قالی باقی جزئی از صنایع دستی روستایی بوده و وابسته به تولید محصولات دامی است. تولید قالی نیاز به پشم و رنگ و معدودی ابزار اولیه چون داربست، قیچی و کاردک دارد؛ یعنی اینکه نیازی به سرمایه ثابت زیاد ندارد. پروسه تولید و بافتن قالی بسیار ساده است و محتاج ماشین پیچیده نیست. مادام که نیروی کار و پشم فراهم باشد می‌توان به تولید قالی پرداخت. قالیبافی همانند اکثر صنایع دستی، برخلاف صنایع ماشینی که از خصلتی پویا و دگرگون ساز برخوردار است دارای خصلتی محافظه کارانه بوده و تابع تغییرات کند و تدریجی است. به همین دلیل پس از گذشت قرن‌ها، تغییری در ابزار و شیوه تولید آن صورت نگرفته و کماکان همان شیوه‌های قدیمی تولید یعنی تولید دستی که عمدتاً خانگی و خانواری و در مقیاس کوچک و غیر کارخانه‌ای است در این رشته رواج دارد.

آنچه در قالیبافی اساساً تغییر نیافته و غیر قابل تغییر است اصلی‌ترین بخش پروسه تولید یعنی بافتن قالی است که فقط و فقط از طریق دست و فقط با کار شاق و پر زحمت امکان پذیر است. زیرا معرف اصلی مرغوبیت يك قالی در بازار جهانی، دستباف بودن آن می‌باشد. مرغوبیت قالی توسط تعداد گره‌های بافته شده در يك سطح معین، تعیین می‌شود. هر چقدر نخهای ظریف تری برای بافتن قالی به کار برود کیفیت آن مرغوبتر خواهد بود. از همینرو انگشتان ظریف و شکننده

کودکان برای تهیه قالبهای مرغوب اهمیتی اساسی و تعیین کننده پیدا می کند. بخاطر همین و بناگزیر نیروی کار عمده درگیر در این رشته باید از کودکان تامین شود.

بنابراین خصلت عمده و ویژگی تولید قالبی این است که راه ماشینی شدن در اصلی ترین بخش آن، یعنی بافندگی بطور کلی مسدود است. این پروسه تولیدی را نمی توان به اجزاء گوناگون تقسیم نمود و هر جزء را توسط نیروی کار معین که در آن مهارت دارد به پیش برد؛ پیشبرد این پروسه توسط کار مکانیکی میسر نیست. بدین مفهوم قالبیابی، صنعت به معنای امروزی کلمه نیست. بقول یک محقق اقتصادی:

"قالبیابی، به عنوان یک صنعت دستی و غیر ماشینی، امکان رشد و گسترش چندانی ندارد و به همین دلیل، امکان بهره گیری گسترده از صرفه جوئی های ناشی از تولید انبوه ناچیز است. البته می توان شماره دارهای قالبی بافی را اضافه کرد و شمار بیشتری از بافندگان را به کار گرفت و این هم البته امکان پذیر است که به مقدار محدودی از شماری از صرفه جوئی های ناشی از تولید به مقیاس وسیع، مانند خرید پشم کلان و مواد رنگی، بهره جست. با این همه برخلاف صنایع غیر دستی امکان گسترده برای استفاده از ماشین آلات و تکنولوژی جدید به منظور بهبود بازدهی وجود ندارد، به همین دلیل، هزینه اجتماعی تولید فرآورده ای همچون قالبی نسبتاً بالا است. آنچه که تولید قالبی را سودآور می کند، نه بالا بودن بازده اجتماعی کار، بلکه پائین بودن مقدار مزد پرداختی است." (اقتصاد ایران در قرن نوزدهم - صفحه 631) بطور خلاصه، آنچه برای قالبی بازار جهانی سود آور ایجاد میکند دستباف بودن و لوکس بودن آن و عمدتاً استفاده گسترده از نیروی کار ارزان موجود در کشورهای تحت سلطه است.

البته بواسطه نفوذ سرمایه خارجی و همچنین نیاز به تولید بیشتر و مرغوبتر، تغییراتی در برخی مراحل تولید قالبی صورت گرفته است. فی المثل در چند ساله اخیر برای بالا بردن کیفیت (از نظر طول عرض یکسان و یکنواختی قطر و لبه ها و ...) و سرعت عمل قالبیابی، بجای دارهای چوبی از دارهای فلزی و هیدرولیکی یا قرقره دار و بجای قیچی دستی از قیچی برقی در معدودی کارگاهها استفاده می شود. یا اخیراً شرکت سهامی فرش ایران هزار عدد دستگاه نقشه کشی کامپیوتری خریداری کرده تا بافنده قالبی با فشار دادن یک دکمه نقشه و تعداد گرهبائی که باید بیافد در مقابل چشمش ظاهر شود. (اطلاعات 1 مهر 74) برخی کارخانه های موجود یا اخیراً گشایش یافته، پشم (که عمدتاً توسط دامداری سنتی ایران تامین می شود) و پنبه مورد نیاز قالبی را می ریسند و یا بشیوه های مدرن نخها را رنگ آمیزی می کنند. امروزه برخلاف گذشته در تولید قالبی دستباف، سازمانهای تولیدی مدرن نیز مشارکت دارند تا این شیوه تولید سنتی را کارآمدتر نمایند. [4]iv در مجموع نقش این مدرنیزاسیون محدود است و هنوز از کارگاههای سنتی رنگرزی یا ریسندگی و رشتن پشم توسط دوکهای دستی و غیره هم استفاده می شود؛ بویژه آنکه از زاویه کیفیت قالبی استفاده از رنگهای طبیعی بر رنگهای شیمیایی برتری دارد. هم و غم اصلی دولت در دوره اخیر "تحول مدیریت سنتی فرش به مدیریت مدرن است" (اطلاعات 1 شهریور 74) قابل توجه است که در قالبیابی، بخش مدرن است که به خدمت بخش سنتی در آمده است. تولیدات بخش مدرن در زمینه سرمایه استوار و مواد اولیه در خدمت پروسه بافندگی سنتی قرار می گیرد. این مورد خود نشانه ای از علت همزیستی ضروری بخش مدرن و سنتی بوده و اینکه چرا بدون هم قادر به تولید و باز تولید نمی باشند. در قالبیابی نیز مشاهده می کنیم که چگونه این دو بخش اجزاء یک ساختار اقتصادی واحد را تشکیل می دهند که پیوند و ارتباطشان در خدمت کسب سودهای کلان از جانب امپریالیسم و کارگزارنش قرار دارد. [5]v

قابلیاتی بر چه مناسباتی استوار است؟

پروسه و مراحل که قالی از تولید تا فروش باید از سر بگذرانند از اینقرار است: نخست باید مواد خام آن تهیه شود. تولید پشم (و ابریشم) بعنوان ماده خام اصلی قالی اساسا بر عهده دامداری سنتی ایران یعنی خانوارهای عشایری و روستایی قرار دارد. این پشم باید شسته شود، ریسیده شود و رنگ شود که اینکارها توسط خانوارهای دهقانی، یا کارگاههای پیشه‌وری و بعضا کارخانجات صورت می‌گیرد. سپس این پشمها عموما توسط تجار خریده شده و در اختیار بافندگان روستایی قرار داده می‌شود تا آنها این مصالح را به قالی تبدیل کنند و سپس همان تجار یا تاجران دیگر قالی بافته شده را می‌خرند و برای فروش به بازار داخلی و خارجی ارائه می‌دهند.

در تاروپود مراحل که نام برده شد، مناسبات تولیدی مشخصی نهفته است. بدین معنا که رابطه معینی بین افراد درگیر در سطوح مختلف تولید قالی از ابتدا تا انتهای پروسه موجود است. بر این مناسبات مهر استثمار و ستمگری خورده است. این مناسبات تعیین می‌کند که اکثریت کارکنان این رشته باید سهم ناچیزی از کار خودشان ببرند و بخش اعظم دسترنج آنها نصیب مشتای تاجر انحصارگر مفتخور شود. در آغاز به بررسی موقعیت نیروی کار و مشخصا بافندگان قالی می‌پردازیم که اصلی‌ترین منبع تولید قالی محسوب می‌شود.

موقعیت نیروی کار درگیر در این رشته

عمده نیروی کار درگیر در قالی بافی از کودکان و زنان خانواده‌های دهقانان فقیر و بی‌زمین (و بخشا دیگر اقشار دهقانی) و همچنین کارگران مزدی که از اقتصاد دهقانی انشفاق نیافته‌اند، تشکیل می‌شود. این نیروی کار عظیم به چند شکل برای تولید قالی سازمان یافته است. تولید در واحدهای کوچک و در سطح خانوار، تولید کارگاهی کوچک و بعضا کارگاههای بزرگ که شکل اول کماکان عمده‌ترین شیوه سازماندهی تولید را در این رشته تشکیل می‌دهد؛ حدود 80 درصد قالیها بدین طریق تولید می‌شود.

در شکل اول، خانوارهای بافنده مستقیما با صاحبکاران روبرویند. این صاحبکاران که اکثرا از تجار تشکیل شده‌اند، می‌توانند بصورت تجار سنتی یا بصورت نهادها و ارگانهای دولتی که معمولا از بانکها یا دولت وام و اعتبار می‌گیرند با بافنده روبرو شوند. این صاحبکاران معمولا بر طبق قرارداد، مصالح لازم یا پولی را که برای خرید آن مصالح لازم است تامین می‌کنند و یا با پرداخت ودیعه‌ای که عموما صرف خرید مواد اولیه (یا تامین هزینه معاش تولیدکننده) می‌شود، و با تعیین مدت زمان معینی برای تحویل محصول، قالی را پیش خرید می‌کنند. پرداخت دستمزد در مناطق مختلف و توسط نهادهای مختلف اشکال گوناگونی بخود می‌گیرد. غالبا پرداخت دستمزد شکل کنتراتی دارد و صاحبکار بعد از فروش محصول در بازار، نصف قیمت محصول تولید شده را به تولیدکنندگان می‌پردازد. یا اینکه مزد شکل مقطوع یا پرداخت جنسی (مواد خوراکی و پوشاکی) بخود می‌گیرد. میزان مزد پرداختی به بافنده چنان ناچیز است که امکان ندارد بتواند با آن کل هزینه زندگی خود را تامین کند. در اکثر مواقع درآمد فرد بافنده درآمد اصلی خانوار نیست. ولی خانواده‌هایی که کودکان و زنان خود را به اینکار وا می‌دارند به حدی فقیرند که به این درآمدهای ناچیز نیز نیاز فراوان دارند.

قالیبايي به زمان زيادي نياز دارد و معمولا بسياري از اعضاي خانوار پاي دار قالي مي نشينند. بطور تخميني مي توان گفت كه براي بافتن يك قالي مرغوب لازم است 3 تا 4 بافنده هر هفت روز هفته را از طلوع تا غروب آفتاب به مدت يك تا دو سال كار كنند. بطور متوسط ميزان دستمزد پرداختي به يك قاليباف يك دوم تا يك چهارم حداقل دستمزد رسمي است كه براي يك كارگر تعيين شده است.

بعنوان نمونه در سال 69 در منطقه سيستان، سازمان صنايع دستي به بافنده براي بافت قاليجه سه مري، 7 تا 01 هزار تومان و براي قالي شش مري حدود 20 هزار تومان دستمزد پرداخت مي كرد. در صورتيكه بافنده روستائي براي بافت قاليجه 3 تا 4 ماه و براي بافت قالي 6 تا 8 ماه كار مي كند. در طول بافت اگر او نياز به پول پيدا كرد كه مي كند، به استاد كار مراجعه کرده و تقاضاي مساعده مي نمايد. استاد كار هم مقدار بافت روي دار قالي را اندازه مي گيرد و متناسب با ميزان بافت دستور پرداخت مساعده را مي دهد. (كيهان 1 ارديبهشت 69) يعني مزد ماهانه هر بافنده کمتر از 2500 تومان مي باشد. تازه، اين ميل و دخالت شخصي صاحبكار است كه زمان پرداخت مزد را تعيين مي نمايد.

در سال 69، سازمان صنايع دستي براي توليد يك سفره روميزي چهار نفره سوزن دوزي شده كه حداقل 20 روز كار از طلوع تا غروب آفتاب را در خود فشرده دارد، 1200 تومان به بافنده اش پرداخته است. (كيهان 1 ارديبهشت 69) بافت گلیم در روستاي "كشكولي" فارس 2 تا 3 ماه وقت مي برد و اگر بافنده اي تمام سال گلیم ببافد، حدود 50 هزار تومان دستمزد مي گيرد. (كيهان 8 ارديبهشت 69) در همان روستا براي بافتن يك قاليجه شير نشان حدود 7 هزار تومان دستمزد به هر بافنده پرداخت مي شد. در شهر فيروز آباد فارس بافنده اي كه از مهاجرين روستائي بود و در حياط خانه اش زير چادري گلیم مي بافت مي گفت اگر يك ماهه گلیمي را تمام كنم سه هزار تومان گيرم مي آيد (كيهان 8 ارديبهشت 69) زبيده هزاريان بافنده اهل "لالي" مسجد سليمان كه قالي گبه مي بافد مي گويد: مري 5500 تومان دستمزد دريافت مي كنم. (اطلاعات 27 شهريور 74)

زالوئي بنام حاج آقا عابد كه مدير عامل شركت سهامي فرش ايران مي باشد، مي گويد: "شركت سهامي فرش كلييه مواد و ابزار و نقشه و مبالغه هم بعنوان علي الحساب نقدي و جنسي به قاليباف مي دهد و پس از اتمام بافت، قالي توليدي قيمت گذاري و پس از كسر بهاي مواد و علي الحساب دريافتي، و پس از كسر 10 درصد بعنوان "حق نظارت شركت" مابقي قيمت تعيين شده (كه توسط كارشناسان شركت تعيين مي شود) به قاليباف پرداخت مي شود." "به اين ترتيب قاليباف بدون نياز به مراجعه عوامل واسطه و سود جو مستقيما از حاصل زحماتش برخوردار مي شود. با اينهمه چنانچه قاليباف ماييل بفروش محصولش نباشد، مي تواند با پرداخت هزينه هاي ياد شده، فرش را براي خودش بردارد و به هر نحو كه ماييل بود بفروش برساند." (اطلاعات 1 مهر 74) واقعا چقدر حاج آقا دمكرات است كه حق فروش قالي را براي بافنده قائل است! تقريبا هيچ بافنده اي پيدا نمي شود كه قادر باشد هزينه هاي ياد شده را پرداخت نمايد، يا بتواند معطل فروش در بازار بماند و حتي فروشش را تضمين كند. تازه اگر توانست چنين كند، نمي تواند روي اين حساب كند كه مجددا با شركت مذکور طرف قرارداد شود.

حال نگاهی به كارگاههاي قاليبافي ببندازيم. در اين كارگاهها حداكثر تا 10 نفر كار مي كنند. البته كارگاههاي بزرگتري نيز وجود دارند كه 30 تا 380 نفر در آنها مشغول بكارند. نمونه اي از اين كارگاهها توسط جهاد سازندگي در مناطقي از

کردستان دائر شده که اطلاع دقیقی از مناسبات درونی آنها در دست نیست و از آنجائیکه این کارگاههای بزرگ جایگاه تعیین کننده در تولید قالی ندارند در اینجا بدانها نمی پردازیم.

در گذشته های دور، کارگاههای کوچک در روستاهای کشور وجود داشت که عمدتاً متعلق به مالکان ارضی بزرگ و کوچک، رباخواران محلی و یا دهقانان مرفه بود. امروزه جهاد سازندگی پرچمدار گسترش این کارگاهها در سراسر کشور شده است. جهاد کارگاههای زیادی در شهرها و در روستاهای اطراف شهرها تاسیس نموده است. کارکنانی که در این رشته مشغول بکارند عمدتاً از نیروی کار همان منطقه و محل تامین می شوند و بخش مهمی از آنان کارگران فصلی هستند که در بهار و تابستان برای تامین معاش خود و خانواده هایشان راهی زمینهای کشاورزی یا کوره پزخانه ها و ... می شوند و در فصل پاییز و زمستان به کار قالی بافی روی می آورند. در هر کارگاه 10 نفر کار می کنند: 3 نفر کارگر ماهر و استاد کار، در حدود 4 نفر نیمه ماهر و بقیه کارآموز یا شاگرد می باشند. استفاده وسیع از نیروی کار زنان و بویژه دختران کم سن و سال منبع مهم سود آوری این کارگاههاست. استادکاران یا کارگران ماهر به نقشه زدن برای قالی و تعلیم کارآموزان می پردازند. تحت پوشش آموزش کارآموزان و طولانی تر کردن آموزش، از آنان بیگاری کشیده می شود. بطور معمول یک کارآموز حداکثر ظرف سه ماه می تواند به تمام فوت و فن های قالیبافی آشنا شود و حتی نقشه زدن را هم یاد بگیرد؛ اما صاحبان کارگاه برای کارآموزان قراردادی (یعنی کسانی که با هدف یادگیری و متخصص شدن در قالی بافی به کارگاهها می آیند) دوره کارآموزی را هر چه طولانی تر میکنند و گاه 6 ماه الی یکسال دوره کارآموزی را کش می دهند. چرا که در دوران کارآموزی، یک کارآموز هیچ مزدی دریافت نمی کند و دست آخر باید بعنوان حق الزحمه برای صاحبکار یک قالی هم ببافد. در مقابل، کارآموزانی که می خواهند در کارگاه بعنوان یک کارگر کار کنند مجبورند هر چه سریعتر بافتن را یاد بگیرند اما حق ندارند تمام فوت و فن های قالی بافی را یاد بگیرند. آنها در صورتیکه بر اثر کنجکاوای بخواهند چنین کنند، بشدت از جانب صاحبکار مورد اذیت و آزار و حتی کتک خوردن و نهایتاً اخراج قرار می گیرند. پرداخت دستمزد در کارگاههای کوچک بدین صورت است که استادکاران یا کارگران ماهر بر مبنای قرارداد مهلت دار، کار را کنترات می گیرند و بسته به مساحت و کیفیت قالی در ظرف 15 روز، یکماه، دو ماه و حداکثر 6 ماه محصول را آماده میکنند. بر روی هر قالی بسته به اندازه آن، یک استادکار به همراه چند کارگر کار می کنند. حقوق یک استاد کار و آموزش دهنده بافندگان در مجتمع گلیم بافی دارستان در سال 69، 4000 تومان بوده است. (کیهان 25 فروردین 69) بنا به گزارش کومه له در سال 56 دستمزد کارگران ماهر برای 14-12 ساعت کار روزانه مبلغی حدود 1500 - 1200 تومان بوده است. طبق همان گزارش کارگران نیمه ماهر بر اساس هر متر مربع کار کنترات می گیرند که در این قرارداد دستمزد هفتگی پرداخت می شود. دستمزد ماهانه این کارگران حدود 700 - 600 تومان است. معمولاً دستمزد بسیاری از کودکان به خانواده هایشان تحویل داده می شود.

کارکنان این قبیل کارگاهها از هیچ گونه حقوق و مزایایی برخوردار نیستند و حتی بندهای آبکی قانون ارتجاعی کار نیز شامل آنها نمی گردد. شدت و فشار کار به حدی است که بسیاری از کودکان از کارگاه فرار می کنند اما پس از مدتی تحت فشارهای خانوادگی ناچار به ادامه کار می شوند. بسیاری از آنها دائماً توسط صاحبکاران کتک می خورند و حتی مورد تجاوز قرار می گیرند.

استفاده از نیروی کار کودکان در این کارگاه‌هاچنان ابعاد وسیعی بخود گرفته که اخبارش در مطبوعات رسمی کشور نیز منعکس می‌شود. چند سال پیش خبر خرید و فروش کودکان به روزنامه‌ها راه پیدا کرد. در زمینه استفاده از نیروی کار کودکان، آتش آنقدر شور است که حتی صدای استاندار آذربایجان غربی هم بلند شده و عوام فریبانه شعار داده که: "کارگاه‌های قالبی‌فای باید قانون کار را رعایت نمایند. باید با سود جوئی و تبلیغات سوء برخی از صاحبان کارگاه‌های قالبی‌فای برای جذب محصلان از طریق ادارات کار و امور اجتماعی و قوه قضائیه برخورد جدی شود." (سلام 30 فروردین 74) اما این حرف‌ها روی کاغذ است؛ چرا که "به عقیده یک کارشناس فرش هزینه تولید فرش در کارگاه‌های متمرکز حدود 30 درصد بیشتر از تولید خانگی است و اگر دولت به این امر توجه نکند بخش مهمی از تولید فرش کشور کاهش خواهد یافت." از همینرو پیشنهاد می‌کند که "دولت نباید مقررات جداگانه‌ای (از تولید خانگی) را در مورد کارگاه‌های متمرکز اعمال کند؛ چرا که این امر منجر به افزایش هزینه تولید شده و خود بخود زمینه گسترش اینگونه کارگاه‌ها را از بین می‌برد." (اطلاعات، 27 آبان 70) مدیر عامل شرکت سهامی فرش ایران هم خیال همه را راحت کرد و گفت: "سیاست کلی این شرکت گسترش کارگاه‌های انفرادی است." (اطلاعات 1 مهر 74)

شیوه تولید خانگی برای صاحبکاران و تجار در مجموع فواید و سود زیادی در بر دارد. آنها هزینه‌ای بابت اجاره کارگاه، آب و برق نمی‌پردازند؛ میزان دستمزدی که به بافندگان می‌دهند بسیار ناچیزتر از آن مقداری است که به کارگران در کارگاه می‌دهند؛ و ابدا شامل قوانین کار و بیمه و ... نمی‌شوند. در عین حال، نیاز به تولید مرغوبتر و استاندارد شده و اعمال کنترل بیشتر بر پروسه تولید قالبی و آماده شدنش در فاصله زمانی کوتاهتر و اعمال برخی صرفه‌جویی‌های اولیه، موجب آن میشود که کارگاه‌های قالبی‌فای نیز گسترش یابد. با این وجود، حتی این کارگاه‌ها نیز بطور مستقیم و غیر مستقیم از تولید خانگی سود می‌جویند. بسیاری از کارگران این قبیل کارگاه‌ها طبق قراردادهائی با صاحبکاران، دار قالبی در خانه هایشان برپا کردند که خود یا زن و بچه‌شان بروی آن کار میکنند.

امروزه قالبی‌فای فقط با استفاده گسترده از کار مقید می‌تواند سرپا بایستد و سود آور باشد. منظور از کار مقید وابستگی فرد کارکن به ابزار تولید، بندها و تعهداتی است که آزادی او را در فروش نیروی کارش محدود می‌سازد. یک قالبی‌فای نه تنها بخاطر جبر اقتصادی و ادار به کار با دستمزد ناچیز می‌شود بلکه تحت جبر غیر اقتصادی هم قرار دارد. این مناسبات خود را به اشکال زیر نشان می‌دهد: تولید کننده مستقیم صاحب بخشی یا تمام وسائل تولید است؛ تعهدات و وابستگی‌های گوناگون تولید کننده به صاحبکار؛ نفوذ گسترده روابط استاد و شاگردی که بدون آن چرخ کارگاه‌های قالبی‌فای نمی‌چرخد؛ تعهدات فرد کارکن به خانواده و کار خانوادگی و نداشتن حق استفاده زن و بچه از دستمزد خویش که معمولاً به شوهر یا پدر خانواده تعلق می‌گیرد؛ روبنای ایدئولوژیک فئودالی - اسلامی (شامل آداب و سنن) که بندهای فرد کارکن به صاحبکار یا تاجر را تحکیم می‌نماید؛ دخالت نفوذ سیاسی و زور در تعیین نرخ دستمزد و قیمت قالبی در مناطق مختلف ایران؛ نیازمند نگهداشتن همیشگی قالبی‌فای از طریق کم دادن مواد خام به او. اینها همگی نشانه‌های قدرتمند غلبه مناسبات ماقبل سرمایه داری در این رشته هستند.

در متن چنین مناسباتی است که می‌توان به مفهوم واقعی اقداماتی که بظاهر در خدمت قالبی‌فایان است پی برد. فی المثل شرکت سهامی فرش و جهاد سازندگی می‌خواهند قالبی‌فایان تحت پوشش خود را (با کم کردن درصدی از حقوق اینان و درصدی از قیمت قالبی) تحت پوشش بیمه درمانی قرار دهند. بگذریم از اینکه امروزه کسانی که بیمه هستند هم خیر چندانی از

آن نمی‌برند تا چه رسد به روستا نشینانی که بخاطر مخارج سفر به شهر و رسیدن به مراکز درمانی از خیر این خدمات ناچیز هم می‌گذرند. بهر حال هدف اصلی طرح بیمه همگانی، وابسته کردن هر چه بیشتر فردکارکن به نهادهایی چون جهاد سازندگی و شرکت سهامی فرش و بطور کلی دولت می‌باشد.

انحصار، عامل دیگر سودهای کلان

از زمانیکه قالی نقش خود را بعنوان یک محصول مصرفی برای تولید کننده اش از دست داد و برای مبادله به بازار عرضه گشت، سرمایه تجاری انحصار و کنترل خود را بتدریج بر تمامی پروسه تولید آن اعمال نمود و این صنعت خانگی را بخود وابسته کرد. با رشد نسبی مبادله کالائی و لزوم تولید برای بازار وسیعتر، دیگر تولید کننده خرد مستقیماً قادر به بازاریابی نبوده و از اینرو کاملاً وابسته به تاجرانی می‌شود که کالاها را از او می‌خرند تا مجدداً در بازار به فروش رسانند. این تاجران تامین کننده انحصاری مواد خام نیز هستند. نقش انحصاری دارندگان سرمایه تجاری بعنوان خریداران عمده، تولید کنندگان خرد را بکلی از بازار جدا می‌کند و تحت اختیار تام آنها در می‌آورد. این وابستگی با وام دادن و رباخواری از سوی تاجر شدیدتر نیز می‌گردد.

از آنجائیکه ابزار تولید در این رشته از ارزش زیادی برخوردار نیست، تاجر از دیر باز اصراری بر تثبیت مالکیت خود بر ابزار تولیدی این رشته نداشته و بیشتر از طریق که برشمردیم بافندگان بیشتری را تحت کنترل و نظارت خویش قرار داده اند. فی‌المثل در زمان شاه در شهر کاشان تجاری بودند که از 10 تا 500 دار قالی را تحت پوشش و کنترل خویش داشتند. هنوز تاجر فرش هستند که تمام مراحل تولید را از پيله وري و رنگرزي گرفته تا بافت و صدور فرش مجموعاً انجام می‌دهند. یعنی تاجر خود در هر زمینه ای مستقیماً با تکیه‌ها و خانوارهای دهقانی وارد مناسبات می‌شود. بواسطه توسعه مناسبات سرمایه داری، بین این مراحل تولید تقسیم کارهای معین و بالنسبه پیچیده تری شکل گرفته است. فی‌المثل، هر یک از تاجر یک بخش از پروسه منتهی به تولید قالی (مانند خرید، شستن، رسیدن و رنگ آمیزی پشم) را تحت کنترل خود می‌گیرد و سازمان می‌دهد. اما علیرغم چنین تقسیم کاری، در اساس مناسبات ماقبل سرمایه دارانه ای که قالیبافی بر آن استوار است تغییری صورت نگرفته است. بطور کلی سرمایه داری بوروکراتیک در قالب سرمایه تجاری، کنترل و انحصار خود را بر این رشته و دیگر شاخه های تولیدی مرتبط به آن اعمال می‌کند. در گذشته سرمایه داری بوروکراتیک دولتی عمدتاً بطور غیر مستقیم کنترل این رشته سود آور را در دست داشت و از طرق مختلف ارزش بدست آمده از آنرا جذب مدارهای خود و نهایتاً جذب مدارهای سرمایه های امپریالیستی می‌نمود. بخش دولتی از طریق وام و اعتباری که توسط سیستم بانکی کشور به تاجر بزرگ فرش می‌داد یا برخی مقررات بازرگانی که برای صادرات فرش اعمال می‌نمود، سهمی از ارزش حاصله از کار قالیباف را برای خود بر می‌داشت. برای مثال در زمان شاه، بیشترین وام پس از صنایع در کاشان به تاجر قالی پرداخت می‌شد.

امروزه دولت مستقیماً بر این رشته سودآور دست انداخته تا سهمی بیشتر را نصیب خود سازد و آنرا بابت بخشی از قرضهای خارجی بپردازد. عملکرد دولت و ارگانهای دولتی تفاوتی با عملکرد تاجر سنتی ندارد. تنها فرق این است که این نهادها مستقیماً از پشتوانه قدرت سیاسی برای وابسته کردن هر چه بیشتر قالیباف بخود و سرکوب آنان سود می‌جویند. این ارگانها، تولید قالی را از طریق تامین وام و اعتبار و مواد خام و وابسته نگهداشتن قالیباف بخود سازمان می‌دهند. نرخ سود

این رشته آقدر زیاد است که بقول خودشان: "بهترین جایی است که دولت می تواند با تزریق ریال به روستا ... چند برابر "ریال" تزریق شده را مجددا تحویل بگیرد، تجارت از این بهتر می شود؟" (کیهان 1 اردیبهشت 96) یا بقول یک تاجر هامبورگی "اگر دولت خود بصورت یک رقیب وارد بازار شود و فرش را ارزانتر بفروشد مطمئنا پولی که قاچاقچی و وارد کننده فرش از پول صادرات بدست می آورد در خزانه دولت وارد می شود." (کیهان هوائی 2 خرداد 69) روزنامه اطلاعات برآورد کرده است که: "صنایع دستی بالاترین میزان ارزش افزوده را نسبت به سایر تولیدات صنعتی داراست بطوریکه این میزان بین 50 تا بیش از یکهزار درصد برآورد می شود." (اطلاعات 3 مهر 74) جهاد سازندگی در طول برنامه پنجساله اول، 35 میلیارد تومان وام و اعتبار به تولید قالی اختصاص داد، در صورتیکه فقط در سال 73 قیمت تولیدات قالی به 70 میلیارد تومان رسید. (اطلاعات 13 شهریور 74) بنابراین به اندازه کافی روشن است که چرا دولت تلاش دارد انحصار تجارت فرش را راسا بدست گیرد. برای همین منظور دولت در برنامه 5 ساله دوم 175 میلیارد تومان وام و اعتبار برای توسعه قالیبافی اختصاص داد.

دولت نه تنها حافظ منافع تجار بزرگ فرش و مدافع این مناسبات استثمارگرانه قرون وسطایی است، بلکه بعنوان غارتگر بزرگ به این رشته وارد شده تا هم انحصار تجارت داخلی را بدست بگیرد و هم انحصار تجارت خارجی را. دولت می خواهد همانند تجار سنتی حق هیچ انتخابی به تولید کننده قالی ندهد و مجبورش کند عمدتا به نهادهای دولتی وابسته شود. اما انحصار سرمایه داری بوروکراتیک در خدمت به انحصاری بزرگتر یعنی سرمایه های انحصاری امپریالیستی است. بخش اعظم ارزش تولید شده توسط کار قالیبافان کشور بین تجار و واسطه های کوچک محلی، صاحبکاران کارگاههای قالیبافی، تجار بزرگ، دولت، سرمایه های خارجی و حتی برخی مواقع مصرف کننده خارجی تقسیم می شود. مرکز انحصار بین المللی تجارت فرش در هامبورگ آلمان قرار داد. بیش از 50 درصد فرشهای جهان از طریق شهر هامبورگ توزیع می شود. کشور سوئیس یکی دیگر از تجار عمده فرش در سطح جهانی می باشد که دامنه عملکردش از کوه پایه های هیمالیا در نیپال تا قلب اروپاست. در شهر هامبورگ بین 170 تا 200 انبار فرش ایرانی وجود دارد. هر واحد متعلق به چند تاجر است که دهها سال مقیم آلمانند. اگر چه این تجار اکثرا ملیت ایرانی دارند و سرمایه هایشان حاصل استثمار و غارت وحشیانه قالیبافان ایرانی است، اما سرمایه هایشان در واقع جزئی از سرمایه های آلمانی است. اگر هم تاجری مستقیما شریک آلمانی نداشته باشد بطور غیر مستقیم وابسته به سرمایه های آلمانی بوده و به آنها سرویس می دهد. آنها به هزار طریق با دولت و سرمایه مالی امپریالیستی رابطه و بند دارند. آنها اکثرا تعهدات و ارتباطاتی با شبکه بانکی امپریالیستی دارند یا حداقل سرمایه های شان را در آن بانکها پس انداز می کنند. این سرمایه ها غالبا ربط و نقش مستقیمی در اقتصاد ایران ندارند و بخشی از تولید و باز تولید سرمایه های امپریالیستی می باشند.

می توان با یک حساب سرانگشتی حدس زد که چقدر سود حاصله از تولید قالی به جیب این بخش از سرمایه تجاری سرازیر می شود. طبق آماري که در روزنامه های کشور در زمینه میزان تولید (به مترمربع) و ارزش تولیدات فرش هر منطقه منتشر کرده اند می توان به این نتیجه رسید که ارزش هر مترمربع فرش معمولی دستکم 45 هزار تومان می باشد. [6]vi بافتن یک مترمربع فرش متوسط معمولا یک ماه الی یک ماه و نیم کار یک بافنده را بخود اختصاص می دهد. هزینه مواد خام فرش حدود 10 تا 20 درصد ارزش آنرا تشکیل می دهد. اگر هزینه دستمزد، هزینه مواد خام و هزینه های متفرقه دیگری چون حمل و نقل را دست بالا بگیریم و مجموعا 50 درصد ارزش فرش حساب کنیم باز هم بیش از نیمی از ارزش تولید

شده سود خالص است. اما واقعیت این است که این هنوز بیانگر تمامی ارزش يك فرش و سود حاصله از آن نیست. امروزه که چوب حراج بر فرشهای ایران خورده يك مترمربع فرش دستباف معمولی در بازار اروپا تقریباً به قیمت 1000 - 1500 مارک آلمان (یعنی تقریباً معادل 450 - 250 هزار تومان) به دست خریدار اروپایی می رسد. حتی اگر قبول کنیم که این قیمت بیان واقعی ارزش کار نهفته در هر يك متر مربع فرش باشد، قیمت فرش در بازار خارجی 6 الي 10 برابر قیمت داخلی آن است و مجموع سود حاصله از فروش يك فرش 90 - 80 درصد می باشد. بخشی از این سود عظیم به جیب دولت ایران می رود؛ و در صورتیکه فرش بطور غیر قانونی خارج شود بخش اعظم آن به جیب تاجران بزرگ اروپایی - ایرانی سرازیر می شود. از اینجاست که می توان فهمید چه کسانی واقعا از این مبادله بیشترین سود را می برند.

فرش نه يك "مزیت نسبی" بلکه نشانه "ضعف و درماندگی مطلق" اقتصاد عقب مانده و وابسته به امپریالیسم است. طبق محاسباتي يك فرش مرغوب دستباف با يك ششم يك اتوموبیل مبادله می شود. این اتوموبیل در ژاپن با 61 نفر ساعت کار تولید می شود که در واقع با چند نفر سال کار مبادله می شود. طبق محاسبه تقریبی دیگر، چنانچه يك ساعت کار قالبیاف ایرانی را با يك ساعت کار کارگر متوسط آمریکایی مقایسه کنیم، اختلاف ارزش گذاری بین المللی بصورت فاحشی بچشم می خورد. هر ساعت کار قالبیاف ایرانی در بازار معادل 47/8 ثانیه کار کارگر آمریکایی است. طبق همان محاسبه در سال 1967 میزان کار فشرده در فرش صادراتی ایران بسیار بیشتر از کار موجود در کلیه واردات کشورهای صنعتی به ایران بوده است. [7]vii با نگاهی به میزان کار نهفته در فرش می توان پی برد که چه سود عظیمی در این مبادله نصیب سرمایه دار خارجی می شود.

تجارت فرش، خود افشاگر عوامفریبی های جمهوری اسلامی است. از این نمونه می توان فهمید که چطور این دولت کارگزار و حافظ منافع امپریالیستها است و چگونه گوشخراشترین هیاهوهای استقلال نمایی را با پست ترین اشکال نوکری امپریالیسم در هم آمیخته است. امروزه تمامی امکانات دولتی بسیج شده که به تجار بزرگ فرش در سطح بین المللی سرویس دهد. 100 تاجر صاحب نام بعنوان میهمان از کشورهای آلمان، کانادا، ایتالیا و ژاپن به ایران دعوت شده و برایشان تور گذاشته می شود تا از نزدیک خواسته ها و نیازهای خود را به تولید کنندگان بگویند. (اطلاعات 29 مرداد 74) به نمایشگاههای بین المللی آلمان چون "دموتکس" و "اورتفا" و غیره برای حراج فرشهای ایرانی باج می دهند. برای حراج فرش قرارداد بازرگانی 20 ساله با وزارت بازرگانی کانادا منعقد می کنند و به ابراز علاقه يك شرکت آلمانی مبنی بر پیش خرید دو سال فرش تولید شده در استان خراسان قول مساعد می دهند. هدف نوکران امپریالیسم همان است که وزیر جهاد سازندگی بزبان آورده: "ایجاد اعتمادی استراتژیک با شرکای جهانی!!" (اطلاعات 30 شهریور 74) واقعا که مقامات جمهوری اسلامی گوی سبقت را در نوکری از شاهان قاجار و پهلوی ربوده اند.

چگونه می توانند میلیونها نفر را به این کار شاق وادارند؟

در جامعه ای که بخش عظیمی از اهالی بیکارند، واداشتن انسانها به انجام چنین کارهایی پر مشقت چندان مشکل نیست. اما این فقط سطح و ظاهر مسئله است. سؤال اینجاست که چگونه می توان این افراد را تحت شدیدترین نوع فوق استثمار قرار داد و به آنان دستمزدی را پرداخت که بسیار پائینتر از هزینه تولید و بازتولید نیروی کار است؟ کدامین جبر اقتصادی و غیر اقتصادی عمل می کند که کارکنان این رشته به اینکار تن می دهند و به این حد از دستمزد رضایت می دهند؟ بقیه نیازهای

حداقل زندگي کارکنان این بخش از کجا تامین می شود؟ ریشه و دلیل اصلي وجود چنین مناسباتي چیست و به چه چیزی گره خورده است؟

همانطور که گفته شد منبع مهم تامین نیروي کار قالیبافي خانواده هاي دهقانان فقير و بي زمین هستند. قالیبافي جزء فعاليتهاي مکمل خانوار روستائي به حساب می آید. اکثریت دهقانان کشور ما که صاحب قطعه زمین کوچکی هستند، نمی توانند فقط با تولید کشاورزي امرار معاش کنند. آنها مجبورند مدتي از سال را بکارهاي مکملی چون دامپروري، صنایع دستی (امروزه عمدتاً قالیبافي) و کار فصلي در ده یا خارج ده بپردازند. حیات تولید خرد دهقاني و مالکيتهاي قطعه اي دهقاني به وجود صنایع روستائي (و همچنین وجود زمینهاي عمومي برای دامپروري) گره خورده است. این نشانه اي از نازل بودن تقسیم کار اجتماعي و جدائي ناچیز صنعت از کشاورزي است. تقسیم کار اجتماعي موجود علیرغم تغییراتي که از سرگذرانده، بیان جان سختي مناسبات نیمه فئودالي [8]viii در روستاهای کشور است. برای دهقان تهیدست درآمد حاصل از قالیبافي برای تامین معاش خانوارش ضروريست. این مهمترین اجبار اقتصادي است که يك خانوار دهقاني را وادار می سازد به بدترین شرایط کار در رشته قالیبافي تن دهد.

اینکه بخش اعظم دهقانان ما درگیر اقتصاد خرد هستند بطور کلي ریشه در نظام مالکیت در ایران دارد. یعنی اینکه اقلیت جامعه به ازاي نداری اکثریت، مالک و کنترل کننده ابزار و منابع اصلي تولید است. یکی از پایه هاي اصلي این نظام مالکیت انحصاري فئودالي بر زمین می باشد. که مشخصه آن وجود مالکيتهاي بزرگ بر زمین (در قالب مالکان بزرگ خصوصي یا دولتي و نهادهای مذهبي)، مالکيتهاي قطعه اي و کوچک بطور گسترده و بي زمینی بخش قابل توجهي از افراد درگیر در کار کشاورزي است. وجود میلیونها دهقان بي زمین و کم زمین، نقش مهمي در تامین غذای ارزان برای کل جامعه، و نیروي کار ارزان برای مزارع بزرگ و همچنین سایر بخشهاي اقتصادي کشور دارد و مکمل آنها محسوب می شود. [9]ix در شرایطی که فقط يك سوم اراضي قابل کشت ایران زیر کشت قرار دارد، اکثریت دهقانان را بزور بي زمین و کم زمین نگاهداشته اند، آنها درگیر کشاورزي خود مصرفي بخور و نمیر بوده و کماکان به ابزار تولید کشاورزي وابسته اند. تعهدات و وابستگی هاي دهقانان به صاحب زمین، نزولخوار و بانک، تاجر و سلف خر، کارخانجات خریدار تولیدات کشاورزي و موسسات رنگارنگ دولتي حفظ می شود تا نیروي کار ارزان را برای بورژوا - ملاکان بزرگ و سرمایه داران خارجي تامین نماید. تامین نیروي کار فوق ارزان در قالیبافي (چه در واحدهای خانواري و چه کارگاههاي کوچک و بزرگ) نیز بدون حفظ این موقعیت کلي غیر ممکن است. تا زمانی که چنین نظام مالکيتي وجود داشته باشد، تحمیل چنین اعمال شاقی به اکثریت توده ها امکان پذیر است.

بر پایه مناسبات مالکیت ارضي فئودالي است که کار مقید بطرز گسترده و به اشکال مختلف مورد استفاده قرار میگیرد. بورژوا - ملاکان با استفاده از نیروي جبر غیر اقتصادي، امکان استفاده از کار با اعمال شاقه را نیز فراهم می آورند. آنها از یکسو با وضع قوانین یا حفظ بي قانوني، جبر غیر اقتصادي را قويا اعمال می دارند. از سوي دیگر در همین چارچوب به نحو گسترده اي از تعهدات مبتني بر روابط پدرسالارانه خانوادگي سود می جویند. وجود خانوار بعنوان يك واحد توليدي یکی از مشخصه هاي مهم مناسبات ماقبل سرمایه داري است. در قالیبافي نیز مناسبات پدرسالارانه و مرد سالارانه به فشرده ترین وجهي خود را نشان می دهد. بدون سازماندهي کار مشترک خانوار روستائي، قالی بافته نمی شود. کار مردان خانواده معمولاً فقط به تعیین مناسبات با تاجر و تامین مواد خام از بازار و برپا کردن دار قالی و تحویل قالی به تاجر یا نهاد دولتي

خلاصه می شود. زن و کودک هیچ حقی بر آنچه بعنوان دستمزد نصیب خانواده می شود (حتی در کارگاههای قالبیافی شهری) ندارند. هنوز در برخی مناطق رسم بافتن قالی توسط دختر برای رفتن به خانه شوهر پابرجاست تا بدینوسیله شایستگی خود را نشان دهد. در واقع ارزش دختر روستایی بهنگام ازدواج، بر مبنای فنی که بلد است تعیین می شود. اینها امتیازاتی است که برای حفظ نابرابری بین زن و مرد و تحکیم مناسبات مردسالارانه به مردان داده می شود.

امروزه جمهوری اسلامی مانند رژیمهای اغلب کشورهای تحت سلطه از بندها و تعهدات خانوادگی و روبنای فنودالی جامعه به حداکثر سود می جوید و هر چه بیشتر به آن کارکرد اقتصادی می بخشد. در شرایط بحران سرمایه داری بوروکراتیک، این مسئله تشدید می شود. استفاده از کار خانوادگی حتی در شهرها بویژه در آنچه که اقتصاد غیر رسمی خوانده می شود ابعاد بسیار وسیعی بخود گرفته است. بطور رسمی هر فرد شاغل جامعه می بایست هزینه زندگی نزدیک به 7 نفر را تامین نماید. اینکار بدون کار بیشتر اعضای خانواده شهری یعنی زنان و کودکان در تامین هزینه معاش خانواده غیر ممکن است. در همین چارچوب بسیاری از خانواده های تهیدست شهری نیز زنان و کودکان خود را روانه کارگاههای قالبیافی می نمایند و یا همانند روستائیان مهاجر دار قالی خود را در خانه بر پا می کنند تا بخشی از معاش خانواده خود را تامین نمایند.

قالی یکی از مظاهر و فشرده مناسبات ارتجاعی حاکم بر جامعه می باشد. این محصول تحت شرایط نیمه فنودالی تولید می شود، ارزش حاصله از آن توسط پمپ های سرمایه بوروکراتیک مکیده می شود؛ به حوضچه های سرمایه مالی ریخته می شود و نهایتاً جذب مدارهای سرمایه های امپریالیستی گشته و به سودآوری شان یاری می رساند. در این میان دولت بعنوان، بزرگترین سرمایه دار، کارفرما، تاجر، زمیندار و انحصارگر نقش عمده ای را ایفاء می نماید. دولت بعنوان ابزار سلطه طبقات ارتجاعی و امپریالیستها بر اکثریت مردم و اصلی ترین حافظ نظم کهن، تولید و باز تولید این مناسبات ارتجاعی را تضمین می نماید. تا زمانیکه سه کوه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فنودالیسم بر گرده مردم ما سنگینی می کند، مردم ما هر روزه به شکل و طریقی قربانی این نظام ارتجاعی خواهند شد.

دورنما و تاثیرات مخرب توسعه قالبیافی

به ادعای سران جمهوری اسلامی، توسعه قالبیافی باعث خواهد شد که درآمد پولی دهقانان افزایش یابد و بنابراین مانع از مهاجرت شان به شهرها خواهد شد. از طرف دیگر درآمد ارزی کلانی نصیب اقتصاد کشور خواهد کرد. البته چنین نتایجی را در سطح و ظاهر، و بطور قسمی و موقتی می توان مشاهده کرد؛ اما نتایج درازمدتش کاملاً برعکس خواهد بود.

بعنوان نمونه، هنوز جوهر تبلیغات پیرامون کسب ارز يك میلیارد و ششصد میلیون دلاری حاصل از تجارت فرش در روزنامه ها خشك نشده بود که قیمت فرش در بازار جهانی به علت رقابت جمهوری اسلامی با همپالگی های فرش فروش خود در هند، پاکستان، نپال و ... با سقوط روبرو شد. این روند چنان ادامه یافت که دولت بطور رسمی نرخهای صادراتی فرش دستباف را به میزان 30 درصد کاهش داد. (اطلاعات 30 مرداد74) قیمتها چنان کاهش یافت که طبق گزارش روزنامه ها "فرش ایران که از 15 سال گذشته بطور جدی وارد بازار ژاپن شد ابتدایی موفق و پایانی غمبار داشت. فرش با قطعه ای 10 هزار دلار وارد ژاپن شد اما به مرور زمان به 1000 دلار رسید." (اطلاعات 1 شهریور 74) البته جمهوری اسلامی سعی کرد کاهش درآمدهای ارزی خود را از طریق افزایش بی حساب تولید و صادرات فرش جبران نماید. اما این امر بنوبه خود موجب کاهش بیشتر قیمتها شد تا به آن حد که بقول يك کارشناس فرش "امروزه فرش ایران در اروپا حتی از

فرشهاي کيبي شده هند نيز ارزانتر است." (اطلاعات 30 اردیبهشت 74) روند افزایش تولید و صادرات فرش مي تواند به آنجا ختم شود که به ازاي از بين بردن منابع مادي و انساني، ارزانتر از موکت به بازار بين المللي عرضه شود. اما سقوط قيمتها يگانه مشکل جمهوري اسلامي نيست. تقريبا بخش عمده درآمدهاي ارزي حاصله از صادرات فرش به کشور باز نگشت. اين ارزها يا به بانکهاي امپرياليستي روانه شد يا وارد عرصه هاي ديگر در همان بازار جهاني گشت. تهديدات و تمهيدات جمهوري اسلامي هم راه بجائي نبرد و رسماً مجبور شد براي اينکه دل تجار بزرگ را بدست آورد مدت زمان برگشتي ارز حاصله از فرش به بانکها را افزایش دهد.

اما توسعه قالبيافي گرايشات متضاد ديگري را هم دامن مي زند که مي تواند تمالي رشته هائي که فنودال - کمپرادورهاي اسلامي بافته اند را پنبه کند. اگر چه توليد فرش امروزه نياز چنداني به ارز خارجي ندارد، اما توسعه هر چه بيشتر قالبيافي موجب واردات بيشتر برخي مواد اوليه آن خواهد شد. في المثل "آلمان روناس را با قيمت بسيار ارزان خريداري کرده و آنرا چندين برابر قيمت بصورت آليزارين به خريداران به خصوص ايران مي فروشد." (اطلاعات 30 مرداد 74) امروزه حدود 20 تا 30 درصد پشم مورد نياز از کشورهايي چون استراليا، زلاندنو و پاکستان وارد مي شود. با توليد هر چه بيشتر قالي، نياز به واردات پشم و ديگر مواد افزايش خواهد يافت. بويژه آنکه دامداري سنتي کشور که منبع تهيه پشم ارزان بود در طي اين سالها بعلت گشايش دامداريهاي صنعتي بطرز بيسابقه اي رو به ويراني نهاده است. تامين پشم از دامداريهاي صنعتي يعني وابسته شدن بيشتر به ارز خارجي و گرانتر تمام شدن قيمت هر كيلو پشم. طبق گزارش روزنامه ها: "تا 6 ماه پيش يك بچه چهار كيلوبي خامه رنگ شده را 2500 تومان مي خريديم اما امروز قيمت همين خامه به بچه اي 9 هزار تومان رسيده و کار بسياري از بافندگان و صنعتگران را لنگ گذاشته است." (اطلاعات، 27 شهريور 74)

مضافاً، با توجه به نيازهاي بازار بين المللي، توليدات اين رشته هر چه بيشتر به سمت توليدات تزئيني تر (بويژه قاليهاي ابريشمي) سوق پيدا ميکند. براي نمونه، يك قاليچه نود در صد و سي سانتيمتري 170 رجي بافته شد که فقط 270 گرم وزن دارد. (اطلاعات 27 آبان 74) 27 تابلو نفيس فرش 70 رجي از داستانهاي شاهنامه توسط صد بافنده در دست تهيه است. طرح فرش "آخري روز پمپئي" که 13 سال بافتنش بطول انجاميده در حال پايان است. (اطلاعات 18 تير 74) فرش بزرگ هزار مترمربعي بوزن سه تن و به ارزش چند ميليون دلار که 45 زن به مدت 7 سال مشغول بافتن آن بودند توسط يك پرواز اختصاصي به سلطان نشين برونئي حمل شد. (ايران 18 فروردين 1357) قرار است بزرگترين فرش جهان در ابعاد 30 در 50 متر با 495 ميليون گره و 30 هزار رج که بافتنش 5 سال طول مي کشد در استان چهار محال بختياري بافته شود. (اطلاعات 10 مرداد 74) يك فرش 80 رجي با 2.5 ميليون گره به شکل کره زمين با نام و نقشه کشورها در تبريز بافته شد. (سلام 27 بهمن 74) ريز بافت ترين فرش جهان با هزار و يك رج و 450 ميليون گره در ابعاد 19 در 27 سانتيمتر در شهر تبريز بافته مي شود و قرار است در خرداد ماه آينده در شهر لندن به معرض فروش گذاشته شود. (اطلاعات 5 دي 74)

توليد فرشهاي تزئيني و گرانيقيمت هر چه بيشتر نياز به ابريشم يا نخهاي بسيار ظريف دارد که عمدتاً از خارج وارد مي شود و خود يك منبع هزينه ارزي است.

در عينحال، به دليل کاهش توليد فرشهاي ارزانيقيمت و مهمتر از آن، فقر اکثريت مردم که فرشهاي زيروپاي خود را هم فروخته اند، بازار داخلي فرش دستباف محدود شده است. گرايش بيشتر مردم اين است که فرشهاي ماشيني مصرف کنند که

قیمت آن بسیار ارزانتتر از فرشهای دستباف است. یک کارشناس فرش می گوید: "در گذشته اگر خریداران خارجی فرش دستباف ایران را نمی خریدند ایرانی ها آنها را نمی خریدند و در منزل خود می انداختند ولی حالا ایرانی ها نیز توان خرید قالی دستباف را ندارند و قالی ماشینی می خرند" (اطلاعات 30 مرداد74) این امر نیز به معنای از دست دادن مقادیر معتدبھی ارز است. کارخانجات فرش ماشینی که تعدادشان به 250 واحد می رسد مقدار زیادی ارز خارجی را بخود اختصاص می دهند؛ چرا که از همه لحاظ بجز نیروی کار به واردات از خارج وابسته اند.

از هر طرف که به تولید قالی نگاه کنیم توسعه آن به نفع امپریالیستها می شود. چرا که هر جزء اقتصاد این کشور در متن و چارچوبه یک مناسبات کلی تر یعنی در خدمت به نیازهای بازار جهانی و سودآوری آن برای سرمایه های امپریالیستی سازمان یافته و فقط سرمایه داران و زمینداران بزرگ را چاق و چله تر می کند.

توسعه قالیبافی تأثیرات مخربی بر نیروهای مولده بجای می گذارد. مهمترین و اصلی ترین تأثیر مخرب آن اسیر کردن بخش اعظم نیروی کار در عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین مناسبات است که مانع تکامل و پیشرفت جامعه می شود. دامنه این تخریب به عرصه های دیگر اقتصاد نیز کشانده می شود. گسترش هر چه بیشتر مناسبات پولی در عرصه روستاها موجب ویرانی بیشتر اقتصاد روستائی بویژه کشاورزی می شود. سوق دادن خانوار دهقانی به کسب بیشتر درآمد پولی موجب می شود که آنها بخش بیشتری از وقت و توان خود را به اینکار اختصاص دهند. نتیجتاً اقتصاد معیشتی کشاورزی و دامداری ضربه می خورد. این امر در درازمدت موجب ورشکستگی بیشتر خانوار دهقانی می شود چرا که مجبور است بخشی از درآمد پولی خود را اینبار به قیمت گرانتر و حتی به قیمت بازار جهانی صرف همان مواد غذایی کند که قبلاً خودش تهیه می کرد. ورشکستگی خانوار دهقانی در درازمدت به مهاجرت بیشتر روستائیان به شهرها و بالنتیجه رکود و ویرانی بیشتر کشاورزی می انجامد.

از آنجائیکه قالیبافی فاقد ارتباط ارگانیک با سایر بخشهای اقتصاد می باشد، گسترش آن تأثیر چندانی بر سایر بخشهای اقتصادی نخواهد داشت. همانطور که گفته شد پروسه تولید قالی خود انعکاسی از نازل بودن تقسیم اجتماعی کار بوده و مشخصاً نشانه جدائی ناچیز صنعت از کشاورزی و دامپروری از کشاورزی است. تازه، این تقسیم کار نازل و ابتدائی، بخاطر نفوذ بیشتر و مستقیمتر سرمایه داری بوروکراتیک و وصل شدن بیشتر قالیبافی به بازار جهانی از هم گسسته و معوج خواهد شد. تقسیم کار دیرینه بین دامداری و کشاورزی و صنایع دستی با کشاورزی ضربه بیشتری خواهد خورد و وابستگی کشور به بازار جهانی و در نتیجه به امپریالیستها شدیدتر و عمیقتر خواهد شد.

بعلاوه، مشکلی که هر آن می تواند ظاهر شود سقوط قیمت فرش در بازار جهانی است. با تشدید بحران اقتصادی در کشورهای امپریالیستی یا بروز بحرانهای سیاسی جدی در این کشورها، همانطور که در بحران دهه 03 میلادی و یا دو جنگ جهانی اول و دوم شاهدش بودیم، فرش جزء اولین کالاهای لوکسی است که در بازار جهانی باد خواهد کرد و این به معنی ورشکستگی کامل این رشته خواهد بود. تنها منطق سود، منطق نوکری امپریالیسم است که می تواند سرنوشت میلیونها نفر را این چنین به تار موئی بند نماید. شاید فنودال - کمپرداورها تحت آن شرایط دست گدائی را بیش از پیش بسمت اربابان امپریالیست خود دراز کنند و تا حدی که دخل و خرج ارباب اجازه دهد مورد مراحم شان قرار گیرند؛ شاید هم منبع دیگری را برای غارت و استثمار به امپریالیستها پیشکش نمایند. اما از انفجار خشم و نفرت توده هائی که زیر بار این مناسبات خرد می شوند نمیتوانند جلوگیری کنند. این واقعیتی زنده است که در پس تمامی ارقام و آمار و تحلیلهای فوق جلوه می کند. این

واقعیتی است که از حدت یافتن تضادهای جامعه حکایت میکند؛ واقعیتی که جذب سریع تحتانی ترین اقشار شهر و روستا به صحنه مبارزه طبقاتی را نوید می دهد و فردای نزدیکی را بشارت می دهد که روستاهای ایران به مراکز اصلی مبارزه علیه بورژوا ملاکان حاکم بدل شود.

ترسیم راهی برای خلاصی

روشن است که در يك جامعه انقلابی تحت رهبری پرولتاریا، استثمار توده ها و وابستگی به بازار جهانی مطرح نیست. اگر این دو عامل از قالیبافی گرفته شود، این رشته نمی تواند به شکلی که امروزه موجود است به حیاتش ادامه بدهد. مضافاً، قالیبافی بعنوان يك صنعت دستی پدرسالارانه وابسته به حفظ مناسبات نیمه فئودالی در روستاها است که خود آماج انقلاب دمکراتیک نوین - بعنوان مرحله گذاری به سوسیالیسم - می باشد.

در يك جامعه نوین و انقلابی، فرآورده های کار نه بر مبنای منطق سود بلکه منطبق بر نیازهای توده ها تولید می شود. آنها نه برای ارزش مبادله بلکه برای ارزش مصرفش تولید می شود. از همینرو ما نیازی به تولید قالی به شکلی که امروزه موجود است، نداریم و دارهای قالی باید بطور کلی برچیده شوند. [10]x

خلاصی یافتن قطعی و نهائی از این رشته در گرو پیشبرد انقلاب ارضی است. بدون تغییر انقلابی مناسبات تولیدی که بر زمین و کشاورزی حاکم است نمیتوان از شر این صنعت دستی قرون وسطائی خلاصی یافت. بدون تحقق نظام زمین به کشتگر، یعنی تقسیم سرانه زمین که برخورداري زنان از مالکیت ارضی کشاورزی را شامل می شود، و از بین بردن بزرگ مالکی در ایران نمی توان گامی برای برچیدن دارهای قالی برداشت. و این خواست توده هاست. بقول شوهر يك زن قالی باف در فیروز آباد فارس: "تا سه سال قبل در روستا بودم، مقداری دام برای خودم و کارگری روی زمین برای دیگران، اما کشاورزی خوابید و مجبور شدم به شهر بیایم، حال هم کارگر ساختمان هستم يك روز کار و چند روز بیکار. اگر در روستا زمین بدهند حاضرم دوباره برگردم سر زراعت." (کیهان 8 اردیبهشت 69) با انقلاب ارضی و با اتکاء به کشاورزی است که می توان يك اقتصاد خودکفا و مستقل از جهان امپریالیستی را سازمان داد و زمینه های تکامل صنعتی را فراهم آورد. بدون پایه قرار دادن کشاورزی و گسست ریشه ای از امپریالیسم تجدید بنای اقتصاد از هم گسیخته و معوج ایران غیر ممکن است. اینکار در درجه اول مستلزم رهائی دهقانان از چنگال مناسبات نیمه فئودالی است چرا که عامل عمده رشد نیروهای مولده، رهائی انسان از قید مناسبات تولیدی ارتجاعی است.

اما تحقق چنین برنامه ای بدون سرنگونی روبنای کهنه مشخصاً دولت ارتجاعی که کارگزار امپریالیسم و مدافع منافع بورژوا - ملاکان بزرگ می باشد غیر ممکنست. دولت ارتجاعی با تصویب قوانین و با تمام قوا، با توپ و تانک و مسلسل و قوای سرکوبگر خود به حفظ چنین مناسباتی یاری می رساند. در نتیجه اولین گام برای از بین بردن مناسبات تولیدی ارتجاعی و ساختن جامعه نوین، درهم شکستن ماشین دولتی و قلب آن یعنی ارتش و دیگر قوای مسلح است. تنها از طریق جنگ خلق می توان به چنین هدفی نایل آمد. جنگی که فقط با پر التهاب ترین بسیج توده ها می تواند پیروز شود؛ جنگی که با اتکاء به کارگران و دهقانان فقیر و دیگر توده های ستمدیده ذره ذره قوای دشمن را می خورد و از ضعیف به قوی تبدیل می شود و با برپائی مناطق پایگاهی سرخ در روستاها، ارتش و دولت نوین و انقلابی متعلق به توده ها را تحت رهبری طبقه کارگر بوجود می آورد.

کارگران و دهقانان قالیباف جزء پایه های اجتماعی چنین جنگی هستند. آنها از تحتانی ترین اقشار روستائی و شهری بوده که در معرض استبداد خشن و فشار قیود نیمه فئودالی قرار دارند و از هر گونه حقوق دمکراتیک محرومند. از همینرو پتانسیل و خشم انقلابی عظیمی درون آنها نهفته است. مبارزات خودبخودی قالیبافان در بسیاری مواقع اشکال قهر آمیز بخود گرفته است. در گذشته، بارها کارگران قالیباف با به آتش کشیدن قالی و دار قالی مقاومت خود و در واقع راه حل خودبخودی خلاصی از این نکبت را نشان داده اند. تاریخ مبارزه ملی و طبقاتی در ایران در مقاطع زیادی شاهد آن بوده که چگونه بسیاری از این توده ها به صفوف سازمانهای انقلابی و مبارز پیوسته، در مبارزات و جنگهای عادلانه و انقلابی که براه افتاد نقش گرفته اند.

نحوه بسیج و چگونگی آزاد کردن تمام و کمال انرژی مبارزاتی قالیبافان کاملاً متأثر و مرتبط با شرایط کار و زیست آنهاست. اکثریت آنها در سطح واحدهای خانواری و انفرادی در روستاهای کشور پراکنده اند. بعلاوه کارگاههای قالیبافی نیز پراکنده بوده و بعلت کار کنتراتی و قطعه کاری رقابت و تفرقه شدیدی بین کارگران موجود است که کارفرما بدان دامن می زند. از اینرو فعالیتهای اتحادیه ای حول شعار محقانه افزایش دستمزد در بین کارکنان این رشته برد محدودی دارد و فقط می تواند قشر نازکی از آنان را دربر بگیرد. چنین فعالیتهایی برای سازماندهی این نیروی عظیم و بالفعل کردن توان نهفته انقلابی کارساز نیست. گردآوردن کارگران و دهقانان قالیباف حول سیاست تدارک و آغاز جنگ خلق است که انرژی انقلابی آنان را حداکثر رها خواهد کرد. بویژه زنان و دختران جوان روستائی که بخش اعظم (حدود 90 درصد) قالیبافان را تشکیل می دهند، با پشتوانه آغاز و تداوم چنین جنگی می توانند علیه روابط مردسالارانه و پدرسالارانه شورش کرده و با شرکت در آن شعله های مبارزه علیه این مناسبات عقب مانده را فروزانتر کنند.

قابل توجه است یکی از دلایل انتقال بافت فرش توسط تجار بزرگ به دیگر کشورهای تحت سلطه به دلیل انقلاب ایران بود. چرا که انقلاب 57 علیرغم ناقص و نیمه تمام بودنش موجب شد که توده ها مناسبات ارتجاعی حاکم بر قالیبافی را زیر سؤال برند و بسادگی تن به انجام چنین کار شاقی ندهند. بقول استاندار مرتجع فارس: "در جامعه ایران افکاری بود، خصوصاً پس از انقلاب که روی این مسئله تاکید میکرد که دیگر استثمار است که کسی بیاید قالی ببافد و بخاطر آن چشم و جان خود را از دست بدهد، در حالیکه اینطور نیست." (کیهان 15 اردیبهشت 69) این جانیان تنها با سرکوب خونین انقلاب ایران توانستند مجدداً یوغهای بندگی را سفت نمایند. این خود تاکیدی مجدد بر این امر است که تنها با یک انقلاب عمیق و همه جانبه و تا به آخر می توان بساط فئودال - کمپرادورهای اسلامی را بکلی برچید. باشد تا جنگ خلق این قاتلین انقلاب را از دم تیغ بگذرانند و درسی تاریخی به همه مرتجعین و امپریالیستها بدهد.

مبارزه علیه مناسباتی که قالی تحت آن تولید می شود و نشان دادن راه برای در هم کوبیدن آن ابعادی جهانی نیز دارد. این مبارزه بخشی از پیکار تمامی ستمدیدگان و استثمار شدگان جهان مشخصاً کارگران قالیباف است. در چند دهسال گذشته طبقات ارتجاعی کشورهای چون هند، پاکستان، چین، نپال، مصر، مراکش و ... تولید قالی در ایران را الگویی خود قرار داده و مانند همپالگی هایشان در ایران با استثمار شدید کارگران و دهقانان فرشهایی بنام کاشان هند، تبریز نپال، اردکان چین، کرمان پاکستان، ساروق مراکش تولید میکنند. آنها نیز مانند گردانندگان جمهوری اسلامی به سرکوب وحشیانه توده ها می پردازند. برای نمونه چندی پیش اقبال مسیح رهبر 12 ساله اتحادیه کودکان فرشباف پاکستان را به قتل رساندند. قطعاً مبارزه اردوی بی شمار دوزخیان روی زمین در هر کشور و منطقه ای تأثیری سریع و جهانی دارد. زمان آن رسیده که

کارگران قالبیاف ایران نیز سهم خود را در این مبارزه جهانی ایفاء کنند. آنها نیز باید همان کاری را کنند که برادران و خواهران ما در پرو و نپال در حال انجامش هستند. زمان آن رسیده که قالبیافان ما تحت رهبری حزبی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی تفنگ بدست گیرند و در خلق جهانی عاری از ستم و استثمار - یعنی جهان کمونیستی - سهم شوند. زمان آن رسیده است که بجای نام طرحهای قالبی ایران، نام مناطقی که جنگ خلق در آن جریان دارد بر زبان مردم جهان جاری شود.

ضمیمه شماره یک

جهاد سازندگی: بازوی سرمایه داری بوروکراتیک ؛ زالوی خون آشام [11]

امروزه قالبیافی یکی از طرق مهم بیرون کشیدن ارزش از نیروی کار روستائی توسط سرمایه داری بوروکراتیک است. دولت از طریق برخی سازمانها و نهادهای وابسته به خویش مستقیماً در این رشته سرمایه گذاری می کند. در ذیل به عملکرد مهمترین این ارگانها یعنی وزارت جهاد سازندگی که همچون زالوی خون دهقانان کشور را می مکد، اشاره می کنیم.

جهاد سازندگی چند ماهی پس از بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی، بفرمان خمینی و ظاهراً برای خدمت به روستائیان ایجاد شد. نقشی که جهاد سازندگی در سرکوب و فریب جنبشهای دهقانی در دوران انقلاب - بویژه در سرکوب جنبش انقلابی کردستان - بازی کرد و ارتباط تنگاتنگی که این نهاد با سپاه پاسداران و عملیات جنگیش داشت، باعث شد که بسیاری از توده ها سریعاً به ماهیت ضد انقلابی آن پی ببرند.

جهاد سازندگی از همان ابتدا بر جوانب گوناگون اقتصاد روستا دست گذاشت و بتدریج موقعیت انحصاری ویژه ای پیدا کرد. گسترش نقش اقتصادی جهاد چنان ابعادی بخود گرفت که پس از چند سال تبدیل به یک وزارتخانه مهم شد که خود یک گروه انحصاری بورژوا - فئودالی را نمایندگی می کند. امروزه وزارت جهاد سازندگی نقش اجرایی سرمایه داری بوروکراتیک در زمینه های کنترل تولید کشاورزی، امور دام و مراتع، شیلات، آب و آبیاری و صنایع روستائی را بر عهده دارد. بطور رسمی تقریباً 40 درصد از اعتبارات دولتی در زمینه عمران روستائی از طریق جهاد سازندگی سرمایه گذاری می شود. جهاد از آنچنان نفوذ و سیطره اقتصادی - سیاسی در روستاهای کشور برخوردار است که تسلط و قدرت آن بر جان و مال روستائیان از فنودالهای قدیم بیشتر و عمیقتر است. جهاد یکی از اصلی ترین ارگانهای دولتی کنترل اقتصادی روستا و استخراج کار اضافه دهقانان بوده و از همینرو آماج مستقیم جنبشهای دهقانی و جنگ خلق خواهد بود. نقش، عملکرد و تجربه جهاد گواه دیگری بر این حکم مارکسیستی است که هر نیروی جدیدی که بخواهد بر مناسبات تولیدی ارتجاعی موجود تکیه زند، سریعاً جایگزین اربابان و صاحب قدرتان قبلی خواهد شد.

از سال 1364 وزارت جهاد مسئولیت صنایع روستائی را بر عهده گرفت. جهاد بتدریج و به طرق مختلف بسیاری از واحدهای صنایع روستائی را تحت پوشش و کنترل خویش قرار داد. ایجاد شرکتهای تعاونی فرش یکی از طرقی است که دولت برای کنترل و اعمال انحصار بر تولید و تجارت قالبی سازمان داده است. تعداد تعاونی های فرش دستباف تا پایان سال

70 يعني قبل از تاسيس وزارت تعاون 141 شركت بود كه در پايان خردادماه 74 به 327 شركت افزايش يافت. در آذر ماه سال 37 دولت طرح انتقال كلييه وظيفه تعاوني هاي فرش دستباف به جهاد سازندگي را تصويب كرد. امروزه جهاد مستقيما 400 - 300 هزار بافنده را استنمار مي كند و قرار است تا پايان برنامه دوم پنجساله تعداد بافندگان تحت پوشش جهاد دو برابر شود.

معمولا جهاد و شركنهائي تعاوني با ايجاد مراكزي از طريق كارمندانشان آموزش قالببافي، تامين مواد اوليه، نظارت بر توليد و جمع آوري توليد و سپس پرداخت دستمزد قالببافان و صادرات قالي را به پيش مي برند. آنها در برخي موارد مستقيما مواد خام را بدست بافنده روستائي مي رسانند و در موارد ديگر از طريق بانكها به توليد كننده وام و اعتبار مي دهند. در طي برنامه پنجساله اول، جهاد 35 ميليارد تومان تسهيلات بانكي و 6 هزار تن كرك و نخ در اختيار تعاوني هاي توليد قرار داد؛ 80 هزار دار قالي و 15 هزار كارگاه قالببافي را تجديد سازمان نمود و صدها وسيله نقليه براي اين تعاوني ها فراهم كرد. ميزان توليدات تعاوني هاي تحت پوشش جهاد در انتهاي برنامه اول به يك ميليون متر مربع فرش در سال بالغ مي شد. اين رقم معادل يك پنجم كل توليدات ساليانه کشور است. طبق برنامه دوم قرار است بر نقش انحصاري جهاد در توليد فرش افزوده شود و بر دوسوم توليد کشور نظارت داشته باشد. ارزش افزوده قالي هاي توليد شده تحت پوشش جهاد در انتهاي برنامه اول نسبت به ساليهاي اول برنامه 28 درصد رشد داشته است. اين رقم قرار است به ازاي استنمار شديدتر كارگران قالبباف به 50 درصد برسد. در سال 73 ارزش توليد ساليانه واحدهاي قالببافي تحت پوشش وزارت جهاد سازندگي 70 ميليارد تومان بود. يعني جهاد تقريبا سالي 7 ميليارد تومان در اين رشته سرمايه گذاري کرده و ده برابر آن به دست آورده است. رقمي كه تقريبا معادل مجموع دستمزد ماهيانه بيش از 3 ميليون كارگر است! اين خود به اندازه كافي بيانگر سودهائي نجومی است كه از طريق مكيدن خون بافندگان نصيب اين نهاد بدنهاد شده است. جهاد سازندگي تجسم واقعي سرمايه تجاري و ربائي و پيوندشان با يكديگر است.

در اينجا براي اينكه بيشتر به عملکرد اين نهاد پي ببريم، نگاهی به يكي از شركنهائي تعاوني فرش كه تحت پوشش جهاد قرار دارد مي اندازيم: شركت تعاوني فرش استان کرمانشاهان.

قبل از هر چيز لازم به توضيح است كه شركنهائي تعاوني مورد بحث شبیه همان شركنهائي تعاوني روستائي است كه شاه پس از اصلاحات ارضي بوجود آورده بود و دهقانان را مجبور مي كرد كه عضو آن شوند. اين شركنهائي، موسساتي ربائي و تجاري بودند كه دهقانان را زير كنترل خود داشته و امكان حركت آزادانه آنها را از هر طريق سلب نموده و به استنمار نيروي كار دهقانان نيمه وابسته مي پرداختند. شركنهائي تعاوني فرش دستباف نيز دقيقا چنين نقشي ايفاء مي نمايند. اين شركنهائي از تعاوني فقط نامش را يدك مي كشند. هدف آنها خدمت به بافندگان نيست بلكه سود جوئي از آنان است. آنها براي كمك متقابل بين توليد كنندگان بوجود نيامدند بلكه براي اعمال كنترل و انحصار بر آنان سازمان يافتند. اين شركنهائي نيازهاي قالببافان را تامين نكرده بلكه سود آوري سرمايه داري بوروكراتيک را مد نظر دارند. اين شركنهائي در هر منطقه اي در خدمت به باندهاي اقتصادي و حتي سياسي - نظامي معيني قرار دارند.

شركت تعاوني توليد كنندگان فرش دستباف استان کرمانشاه در سال 1366 با سرمايه اوليه 175 هزار تومان در شهر سنقر تاسيس شد. در ابتدا اين شركت حدود 200 بافنده را تحت پوشش خود قرار داده بود. امروزه پس از گذشت 8 سال، توانسته استنمار 50 هزار نفر از بافندگان در سراسر استان کرمانشاهان را سازمان دهد. طي اين مدت شركت توانسته نزديك به 15

- 12 هزار کارگاه، مرکب از يك الي سه دار قالي ايجاد نمايد که بطور میانگین دو نفر بافنده بر روی این دارها به بافت فرش اشتغال دارند. بافندگان تحت پوشش این شرکت سالانه 130 هزار مترمربع فرش تولید می کنند. تاکنون حدود 85 هزار قطعه فرش به مساحت 360 هزارمتر مربع فرش بافته شده که ارزش آنها 37 میلیارد تومان است. تنها در سال 72 صادرات فرش این شرکت به خارج از کشور بالغ بر 93 میلیون تومان معادل 500 هزار دلار بوده است. این شرکت تاکنون حدود 600 میلیون تومان مواد اولیه از منابع مختلف تهیه و در بین اعضاء شرکت توزیع نموده است. شرکت از ابتدای تاسیس نزدیک به 200 هزار تن انواع خامه قالي، کرک، پود و چله و همچنین 5909 دستگاه دار قالي، 8710 عدد قیچی، دف و شانه و 4935 قطعه نقشه در اختیار بافندگان استان قرار داده است.

منبع اصلي تامین مالي شرکت، جهاد سازندگی و برخی بانکهای کشور می باشند. این شرکت اعتبارات را بصورت وام قرض الحسنه در اختیار بافندگان قرار می دهد. تاکنون 100 میلیون تومان وام به صورت قرض الحسنه و به شکل مواد اولیه و هزینه زمان بافت و تامین سایر امکانات در اختیار بافندگان قرار گرفته است. همچنین 160 میلیون تومان از طریق انعقاد قرارداد فروش قسطی و مضاربه ای با بانکهای ملی، ملت و تجارت به عنوان هزینه زمان بافت نقدا به اعضاء پرداخته است.

وامهائي که شرکت به تولید کنندگان روستائي و شهري می دهد، موجب وابستگی و تبعیت آنها از شرکت می شود. غالبا بخشی از این وامها صرف خرید مواد اولیه و بخشی دیگر صرف تامین معاش بافندگان می شود. این وامها جهت تامین زندگی بخور و نمیر تولید کننده اهمیت زیادی دارد. برای بافنده قالي وام گيري از شرکت همانند وام گيري از تجار و رباخوار محلي است که برای او راهی جز وابستگی کامل به وام دهنده باقي نمی گذارد. مقدار و چگونگی مصرف این وامها تماما از طرف وام دهنده تعیین می شود و تولید کننده کوچکترین نظري در مورد چگونگی بکاربرد این پول ندارد. او فقط باید دائما مقروض باشد و زندگی خود و خانواده اش را بدست مشتري تاجر و رباخوار دولتي یا محلي بسپارد.

برخی وامهائي شرکت تحت عنوان قرض الحسنه پرداخت می شود. ظاهرا شرکت بهره ای بابت این وامها دریافت نمی دارد. اما در واقع بهره این وامها اساسا در قیمت ارزان تعیین شده برای فرش مستتر است. یعنی سود سرمایه تجاري و ربائي در جریان خرید ارزان، یکجا از تولید کننده دریافت می شود. علیرغم اینکه مقادیر این وامها اندک است اما با توجه به دستمزد یا مبلغ ناچیزی که نصیب تولید کننده می شود می توان فهمید که چگونه سرمایه ربائي - تجاري به استثمار وحشیانه بافندگان مشغولند.

نگاهی به امکانات و تاسیسات کنونی شرکت تعاوني فرش دستباف استان کرمانشاهان بیشتر نشان می دهد که چه سودهائي عظیمي نصیب این زلوهائي خون آشام گشته است. شرکتي که با يك مغازه 12 متری استیجاري شروع بکار نمود امروزه صاحب يك ساختمان سه طبقه 500 متری در کرمانشاه، يك ساختمان 260 متری و يك انبار 700 متری در سنقر، و يك انبار 400 متری استیجاري و نزدیک به ده دستگاه خود رو می باشد. بعلاوه شرکت 5000 مترمربع زمین در سنقر خریداري نموده تا يك واحد قالیسويي و کارخانه رنگرزي مدرن تاسیس نماید.

تنها از يك طریق می توان از شر این زلوهائي خون آشام خلاصي یافت: باید زیر پای میلیونها توده استثمار شده آنها را له کرد.

ضمیمه شماره دو

ارائه يك راه حل انقلابي به تحليل تنوريك صحيح وابسته است!

برخي نظرات تنوريكي غلط در تحليل از مناسبات حاكم بر قاليبافي رايج است كه هر يك از آنها پايه اي براي راه حلهاي رفرميسي در اين زمينه مي باشند. بسياري مناسبات حاكم بر كارگاههاي قاليبافي را سرمايه داري مي دانند؛ يا آنها را شبیه مانوفاكتور سرمايه داري دانسته و توليد خانگي قالي را همان كار خانگي جديد تحت سرمايه داري مي دانند. معمولاً اين استدلالات، پايه اي براي جلو گذاشتن شعار افزايش دستمزد، يا لغو سيستم كاركنتراتي و قطعه كاري و اجراي قوانين كار و يا مبارزه براي اصلاح اين قوانين مي باشند. برخي ديگر، انحصار سرمايه تجاري را مشكل اصلي اين رشته قلمداد کرده و با شعار کوتاه کردن دست واسطه ها و كمك به ارائه مستقيم قالي بدست مصرف كننده مي خواهند توليد كنندگان را ياري دهند. اين خطي است كه بسياري از "سازمانهاي غير دولتي" (NGO) در كشورهاي تحت سلطه بويژه در مورد صنايع دستي روستائي جلو مي گذارند.

هيچيك از اين تحليها منطبق بر واقعيت نبوده و عملاً قلب و ريشه مناسبات حاكم بر قاليبافي را دست نخورده گذاشته و نهايتاً به حفظ اين مناسبات ياري مي رسانند.

نيروي كار در اين رشته به كالا تبديل نشد!

پايه اساسي توليد سودآور قالي به مناسبات نيمه فئودالي وابسته است؛ نيروي كار مورد استفاده در اين رشته آزاد نيست و به كالا تبديل نشده است. در اين رشته، روند معوج و ناقص تبديل نيروي كار به كالا تحت شرايط و جو نيمه فئودالي جريان دارد. اين روند بسيار كند و بطئي بوده و توليد كننده مستقيم از ابزار توليد بطور كامل جدا نشده است. اكثريت كاركنان روستائي اين رشته نه تنها وابسته به قطعه زمين كوچك كشاورزي مي باشند بلكه حتي در خود اين رشته كماكن از ابزار و مواد اوليه توليد جدائي قطعي نيافته اند يعني صاحب و يا توليد كننده برخي از ابزار و مواد اوليه هستند. اين وابستگي به ابزار توليد حتي در مورد كارگران قاليباف شهري (غالباً بشكل داشتن دار قالي در خانه خود) مشاهده مي شود. سود آوري توليد قالي به استفاده از كاري گره خورده كه تحت بندها و وابستگي هاي ماقبل سرمايه داري قرار دارد. لنين به ما آموخت كه مناسبات فئودالي هزار و يك شكل مي تواند بخود بگيرد، اما جوهرش انقياد فردي است. بخاطر همين مي گوئيم كه اساس استثمار غالب بر اين رشته سرمايه دارانه نبوده و ماقبل سرمايه دارانه است؛ هر چند كه تغييراتي بخود ديده و با اشكال استثمار سرمايه دارانه در هم آميخته و بخاطر همين نيمه فئودالي است. مائو بروشني اين روند را در چين توضيح داد: "اساس اقتصاد طبيعي خود كفايتي دوران فئودالي ويران شده است؛ ولي اساس نظام استثمار فئودالي استثمار دهقانان بوسيله مالكان ارضي، نه تنها دست نخورده باقيست بلكه با پيوند با استثماری كه توسط سرمايه كمپرداوري و ربائي صورت مي گيرد بطور روشني در زندگي اقتصادي - اجتماعي چين تسلط دارد." (منتخب آثار مائو - جلد دوم، صفحات 2 - 461) اين روندی است كه امروزه در عموم كشورهاي تحت سلطه، عليرغم تغييراتي كه پس از جنگ جهاني دوم در اين كشورها صورت گرفته حاكم مي باشد.

تولید قالی توسط خانوار های روستائی، نشانگر کار خانگی جدید تحت سرمایه داری نیست!

تولید قالی توسط خانوار های روستائی اگر چه تحت تسلط سرمایه تجاری قرار دارد، اما بیان کار خانگی جدید تحت سرمایه داری نیست. این شیوه تولید، ادامه کار خانگی کهن بوده و بیانگر مرحله ای از صنعت روستائی است که اگر چه از تولید پیشه وری فراتر رفته اما تازه گامی بسوی صنعت خانگی سرمایه داری است که خود از تولید کالائی سرمایه داری توسط سرمایه صنعتی فاصله زیادی دارد. این مرحله بسیار ابتدائی (مرحله ای که تولید کننده مستقیم هنوز وابسته به برخی ابزار تولید معاش می باشد)، شدیداً تحت تاثیر روابط پدرسالارانه قرار داشته و بدان وابسته است. قالیبافی بخاطر ویژگی شیوه تولید آن یعنی استفاده منحصر از کار دستی و تولید فردی، حتی توان بالقوه گسست ریشه ای از این مناسبات پدرسالارانه و از بین بردن اشکال گوناگون انقیاد فردی را ندارد.

لنین در توضیح اشکال عمده ارتباط سرمایه تجاری با صنایع کوچک می گوید: "اولین و ساده ترین شکل، خرید محصول توسط تاجر یا صاحب کارگاه بزرگ از تولید کننده کالائی خرد است. اگر دلالتی رشد ناچیزی کرده باشد، یا دلالتان متعدد رقیب وجود داشته باشند، فروش اجناس به تاجر شاید با سایر فروشها تفاوتی نکند. اما در اکثر مواقع، فقط دلال محلی تنها کسی است که دهقان می تواند بطور منظم محصول خود را به او عرضه کند و او بعلت موقعیت انحصاری خود می تواند قیمت خرید را تا جایی که زورش می رسد پایین بیاورد. دومین شکل سرمایه تجاری، شامل آمیزش آن با رباخواری است. دهقان که دائماً محتاج پول است، از دلال قرض می گیرد و آنرا بصورت جنس بازپرداخت می کند. در این مورد از فروش محصولات (که بسیار رایج است)، همواره قیمتها بطور مصنوعی پائین آورده می شوند؛ بطوری که غالباً برای پیشه ور چیزی بیشتر از درآمد یک کارگر مزدی باقی نمی ماند. بعلاوه، مناسبات و امدار و وامدهنده بناگزریر به وابستگی شخصی و اسارت فرد مقروض می انجامد؛ و اینکه وام دهنده از فرصتهای مشخص نیازهایی و امدار و غیره بهره می جوید. سومین شکل سرمایه تجاری، پرداخت جنسی توسط دلال در مقابل خرید محصول است. اینکار در بین دلالان روستا رواج دارد. صفت ممیزه این شکل آن است که فقط مشخصه صنایع کوچک نبوده بلکه مطلقاً مشخصه کلیه مراحل تکامل نیافته تولید کالائی و سرمایه داری است. فقط صنعت ماشینی بزرگ که بهره مند از کار اجتماعی بوده و بطور ریشه ای از انواع استفاده های پدرسالارانه گسست کرده، این شکل انقیاد را از طریق منع قانونی آن در موسسات بزرگ صنعتی از بین برده است." (مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد سوم، صفحه 386)

تولید قالی توسط خانوار های دهقانی موقعیت گذاری میان تولید پیشه وری و تولید کوچک محصولات صنعتی برای بازار می باشد و وجه مشخصه اصلی آن ترکیب این صنعت دستی با کشاورزی پدرسالارانه می باشد. در هر مرحله تاریخی ترکیب کشاورزی و صنعت در بین دهقانان اشکال فوق العاده متنوعی می تواند بخود بگیرد. از اشکالی که بیانگر ابتدائی ترین نظام اقتصادی تحت تسلط اقتصاد طبیعی است گرفته تا اشکالی که بیانگر سطح بالائی از تکامل سرمایه داری هستند و چندین مرحله گذاری بین ایندو شکل وجود دارد. [12]xii این گذار در ایران - مشخصاً در رابطه با قالیبافی - در موقعیت بسیار بطئی قرار داشته که دلیل اساسی آن حفظ و ماندگاری مناسبات مالکیت کهن ارضی می باشد. و علیرغم نفوذ امپریالیسم و تغییراتی که بواسطه این نفوذ در "ترکیب صنعت و کشاورزی" یا "جدائی صنعت از کشاورزی" صورت گرفته، پروسه صنعتی شدن تحت تکفل امپریالیسم و توسعه سرمایه داری از بالا امروزه قادر نیست پروسه تجزیه دهقانی را به سرانجام رساند و اشکال ابتدائی انقیاد و وابستگی شخصی را نابود کند بلکه بجای آن بقول لنین "ترکیب چنان سیستمهای

اقتصادی غیر مشابه و حتی متضاد، در عمل منجر به عمیقترین و پیچیده ترین تضادها و تخاصمات عدیده ای می شود و فشار این تضادها شماری از زارعان را به ورشکستگی و غیره می کشاند. " (مجموعه آثار لنین به انگلیسی، صفحه 195) یکی دیگر از عوامل اصلی بروز چنین وضعیتی را باید در ویژگیهای بخش سرمایه داری در ایران، چگونگی یا بعرضه حیات گذاشتنش و تکامل یافتنش جست، یعنی نوع خاصی از تکامل سرمایه داری از بالا و از بیرون (توسط صدور سرمایه امپریالیستی) بنام سرمایه داری بوروکراتیک که سود آوری در ایران تاکنون به حفظ مستقیم یا غیر مستقیم مناسبات نیمه فئودالی گره خورده است.

بنا به دلایل فوق - مشخصا عدم کاربرد صنعت بزرگ - در رشته قالبیافی روند غلبه مقررات و رژیم کارخانه ای بر تولید این رشته بطریق خانگی بسیار ضعیف بوده و بچشم نمی خورد. روندی که مارکس در مورد کار خانگی جدید تحت سرمایه داری به دقت توضیح داد. روند اصلی، باقی ماندن این رشته به صورت کارخانگی کهن است؛ مضافا فشارها و مصائب سرمایه داری نیز بدان افزوده گشته است.

کارگاههای قالبیافی، مانوفاکتورهای جدید سرمایه دارانه نیستند!

مانوفاکتور، کارگاه صنعتی ابتدائی بود که در مراحل اولیه سرمایه داری به ظهور رسید. ویژگی اصلی مانوفاکتور، همکاری بین تولیدکنندگان بر پایه تقسیم کار بود. کارگاههای قالبیافی فقط شباهتهای ظاهری با این مانوفاکتورها دارند. برای نمونه، در کارگاههای قالبیافی (که معمولا با واسطه قرار دادن استادکاران جزء سازماندهی می شود) همانند بخشی از مانوفاکتورها، تاجر عده ای کارگر را زیر یک سقف گرد آورده و بکار می گمارند. این تمرکز و استخدام تعداد زیاد کارگران اگر چه باعث برخی صرفه جوئی ها می گردد اما به تغییراتی در شیوه تولید نمی انجامد. بخاطر استمرار این شیوه و تکنیک دستی ابتدائی کماکان تفاوتی میان کارگران منفرد از لحاظ مهارت و چالاکي باقی می ماند. پروسه کار به سختی به یک پروسه اجتماعی و واحد تحول می یابد؛ تحول چندانی در زمان کار لازم برای تولید یک قالی صورت نمی گیرد؛ کار انفرادی خصلت کار اجتماعی بخود نمی گیرد. [13]xiii و تفاوت چندانی بین بارآوری کار یک کارگر قالبیاف یک کارگاه، با کارگر قالبیاف خانگی بوجود نمی آید. بخاطر همین بین این کارگاهها با یکدیگر و بویژه با تولید کنندگان خرد رقابت بوجود نمی آید تا موجب ورشکستگی برخی کارگاهها یا تولیدات خانگی شود. چنین وضعیتی ریشه در ویژگی عمده تولید قالی یعنی ابزار تولید و شیوه تولید آن دارد که راه را بر هر نوع ماشینی شدن سد می کند. قالبیافی توان بالقوه بکارگیری تکنیک جدید را ندارد و بقایش به همین شیوه تولید قدیمی و انفرادی یا گروههای بسیار کوچک (چند کارگر روی یک دار قالی گره خورده) که پروسه کوچکی از کار را بطور مستقل با ابزار ساده خود انجام می دهند.

کارگاههای قالبیافی، نوعی شکل انتقالی از شیوه تولید فئودالی به سرمایه داری است که شدیدا محافظه کارانه بوده و بدون تغییر در شیوه تولید کهن، کار اضافه را تصاحب می کند. بقول مارکس "انتقال از شیوه تولید فئودالی دوگانه دارد. تولیدکننده، برخلاف اقتصاد کشاورزی طبیعی و صنایع دستی وابسته به اتحادیه های صنفی در صنایع شهری قرون وسطایی، به تاجر و سرمایه دار تبدیل می شود. که این راهی واقعا دگرگون کننده است. و یا اینکه تاجر مستقیما بر تولید مسلط می شود. هر چقدر هم که اینکار بلحاظ تاریخی بعنوان یک گام اولیه خدمت کند (مثلا تاجر پارچه انگلیسی در قرن 17 را بخاطر بیاورید که چگونه بافندگان مستقل را از طریق فروش پشم به آنها و خرید پارچه شان تحت کنترل خود در می

آورد)، اما بخودي خود نمي تواند به سرنگوني شيوه توليدي كهن خدمت كند، بلكه بيشتر گرايش به حفظ آن و نگهداشتنش بعنوان پيش شرط خود دارد. بطور مثال تا اواسط قرن 91، اكثر صاحبان مانوفاكاتور در صنعت ابريشم فرانسه و صنايع توربافي و جوراب بافي انگليس فقط اسما كارخانه دار بودند. در واقع صرفا تجاري بودند كه اجازه مي دادند بافندگان در شيوه غير متشكل قديمي خود بكار ادامه دهند و او فقط در حد يك تاجر بر آنان كنترل اعمال مي كرد؛ زيرا آنها در واقع براي يك تاجر كار مي كردند. اين نظام در همه جا سدي در راه شيوه توليد واقعي سرمايه داري بوده و با تكامل آن از بين مي رود. اينكار بدون دگرگون كردن شيوه توليدي، فقط شرايط توليدكنندگان مستقيم را بدتر مي كند و آنان را به كارگران مردي و پرولتزهاي صرف تبديل مي كند كه در شرايط بدتري نسبت به همگان خود كه تحت كنترل مستقيم سرمايه قرار دارند بسر مي برند. و كار اضافه آنان را بر اساس شيوه توليدي كه نه تصاحب مي نمايند. " (تاكيد از ماست). (ماركس، كاپيتال به انگليسي، جلد سوم، صفحات 5 - 334)

اگر چه كارگاههاي قالببافي از برخي لحاظ شباهتهائي با اين مانوفاكاتورها دارند، اما به كارگاههاي پيشه وري در عصر فنودالي نزديكترند. در آنها نه پروسه گذار سرمايه تجاري به صنعتي مشاهده مي شود و نه وحدت سرمايه صنعتي و تجاري. در اين قبيل كارگاهها بين توليد كننده و ابزار كار وحدت و علاقه وجود دارد؛ آن بيگانگي كه در نظام سرمايه داري بين كارگر فاقد ابزار توليد و ابزار توليد و محصول كار بوجود مي آيد در اين سيستم كار كمتر مي باشد. در اين كارگاهها تقسيم كار بصورت بسيار محدود وجود دارد. كه به اشكالي چون تقسيم كار بين استادكار و شاگردانش، يا عدم جدائي مالكيت از مديريت، كارفرما از كارگر، توليد از فروش خود را نشان مي دهد. در آنها تغييرات تكنيكي ناچيز بوده و سنت و شيوه كار گذشتگان (يعني روابط استاد و شاگردي و همچنين روبناي ايدئولوژيك عقب مانده بطور گسترده اي مورد استفاده قرار مي گيرد) نسل اندر نسل، كم و بيش تغيير ناپذير باقي مي ماند.

قالببافي تحت كنترل سرمايه هست اما سرمايه داري نيست!

برخي تحليلگران و جريانات سياسي با ديدن كنترلي كه سرمايه تجاري و حتي فراتر از آن سرمايه امپرياليستي بر اين رشته اعمال مي دارد حكم بر سرمايه داري بودن مناسبات حاكم بر اين رشته مي دهند؛ با اين استدلال كه قالي به بازار جهاني وصل شده و اساسا براي مبادله توليد مي شود. تز اصلي اين قبيل جريانات - چه وجود شيوه هاي ماقبل سرمايه داري را قبول داشته باشند يا نداشته باشند - اين است كه اقتصاد كالائي، شيوه توليد را تعيين مي كند. اما توليد براي مبادله بخودي خود نشانه سرمايه داري نيست. مسئله شيوه استثمار در روند توليد هم مطرح است. در سرمايه داري يا توليد كالائي گسترده، نيروي كار به كالا تبديل مي شود. ماركس در مورد توليد پنبه براي بازار جهاني سرمايه داري از طريق برده داري در قرن نوزدهم گفت، سرمايه داري شيوه هاي استثمار را ضرورتا بدون تغيير آنها ادغام مي كند و تابع خود مي سازد. مثالهاي زيادي در مورد ايران مي توان زد، كه چگونه محصولات از قبيل ترياك، پنبه، زعفران، پسته و غيره براي بازار جهاني توليد مي شد و حتي مدتها پيش از نفوذ سرمايه خارجي بخشي از مازاد بر مصرف راهي بازار مي شد؛ بدون اينكه تغيير اساسي در شيوه استثمار فنودالي صورت گرفته باشد؛ هر چند توليد براي بازار جهاني ويژگيهاي به شيوه توليد كهن مي بخشيد. توليد براي بازار جهاني و وصل شدن به آنرا سرمايه داري معرفي كردن در واقع بيانگر اشتباهي اساسي در زمينه روش شناخت و تحليل است. اين روش تمايز پايه اي ميان سرمايه داري و فنوداليسم را بجاي اينكه در مناسبات توليدي

(یعنی نظام مالکیت، توزیع و روابط میان انسانها) جستجو نماید، در حیطه گردش، یعنی در تفاوت بین تولید بقصد مصرف و تولید برای بازار جستجو میکند.

کوتاه کردن دست سرمایه تجاری درد میلیونها بافنده قالی را درمان نمی کند؛ چرا که دست به ریشه اصلی یعنی مناسبات تولیدی نمی زند. برخی از این جریانات واقعا فکر می کنند اگر امکاناتی فراهم شود که تولید کننده بدون اتکاء به تجار، خود مستقیما قالی را به بازار عرضه کند مشکلاتش حل خواهد شد. آنان نه تنها این مسئله را مجزا از مناسبات ارضی و مناسبات تولیدی حاکم بر ایران در نظر می گیرند بلکه آنرا از مناسبات تولیدی که بین امپریالیسم و ایران بعنوان يك کشور تحت سلطه برقرار است جدا میکنند. آنان فکر میکنند با اصلاح يك جزء بسیار فرعی قادر به حل مشکل خواهند شد. آنان حتی در انجام اصلاح این جزء نیز ناتوانند و در صورتیکه صادقانه پیگیری بخرج دهند و بخواهند به بافنده قالی در فروش مستقیم آن کمک کنند دیری نخواهد پائید که خود جای همان تجار قبلی بنشینند. این بلائی است که بر سر بسیاری از "سازمانهای غیر دولتی" که خود اقدام به فروش مستقیم صنایع دستی دهقانان می کنند، در بسیاری از کشورهای تحت سلطه دیگر آمده است.

اغلب جریانات رفرمیست با تحلیلی که از نقش سرمایه تجاری در این رشته و بطور کلی در جامعه ارائه می دهند، چنین وانمود می کنند که سرمایه تجاری بد است و سرمایه صنعتی خوب. آنها از یکسو بر نقش کلی سرمایه تجاری در تولید و باز تولید سرمایه داری بوروکراتیک سر پوش می گذارند، و از سوی دیگر منکر آن می شوند که سرمایه داری بوروکراتیک تا زمانیکه سود آوری به حفظ مناسبات نیمه فئودالی گره خورده است به طرق مختلف منجمله از طریق سرمایه تجاری و ربائی از شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری برای استخراج ارزش استفاده می کند. و مهمتر آنکه، اشکال مختلف سرمایه و روابط فی مابین شان اساسا در خدمت به مناسبات تولیدی حاکم و ساختار اقتصادی وابسته به امپریالیسم قرار داشته و توسط آنها تعیین می شود. سرمایه تجاری امروزی در چارچوب منافع سرمایه های امپریالیستی عمل می کند. آنچه که مانع نهائی توسعه و تکامل جامعه است منطق سرمایه و مشخصا منطق سرمایه مالی امپریالیستی است که تا بود جامعه را بر مبنای نیازهای خود و به حداکثر رساندن سود بهم بافته است؛ نه منطقیهای جداگانه سرمایه تجاری یا صنعتی یا ربائی.

چنین تقسیم بندیهای از نظر سیاسی، پایه ای برای دفاع از جناح یا جناحهایی از هیئت حاکمه در مقابل جناحهای دیگر است. تحت این عنوان تجار بویژه تجار سنتی مدافع استبداد هستند و سرمایه داران صنعتی لیبرال و مدافع آزادیهای سیاسی. این مشی سیاسی کاربردی جز فریب توده ها، گوشت دم توپ کردن آنها در جدالهای بالائی ها یا هرز بردن توانشان در کارزارهای فریب انتخاباتی ندارد.

بطور خلاصه می توان گفت کسانی که صحبت از حاکم بودن مناسبات سرمایه داری بر این رشته می کنند در واقع نه قوانین حاکم بر سرمایه داری را می فهمند و نه قوانین حاکم بر فئودالیسم را. لذا قادر به تشخیص اشکال متنوعی که گذار از فئودالیسم به سرمایه داری بخود میگیرد، نیستند. و مهمتر از آن، قادر به فهم این مسئله نیستند که چگونه امپریالیسم می تواند مناسبات ماقبل سرمایه داری را در خدمت به سودآوری خود بکار گیرد و حتی بطور کارآمدتری آنرا سازمان دهد.

این گرایشات در بهترین حالت می خواهند به خیال خود مناسبات حاکم بر قالیبافی را عادلانه کنند، بدون آنکه بخواهند دستی به ترکیب کل مناسبات تولیدی ارتجاعی بزنند. خواست کوتاه کردن دست سرمایه تجاری و خواست افزایش دستمزد هر دو فقط بیان اصلاحاتی جزئی در حیطه گردش و توزیع ناعادلانه ثروت اند و ربطی به يك تغییر انقلابی در حیطه تولید ندارند.

البته هر يك از اين گرايشات بعضا سعي مي كنند مبارزه براي افزايش دستمزد يا کوتاه كردن دست تجار را بعنوان مبارزه اي براي تدارك انقلاب جا بزنند. آنها با كوتاه بيني و محدود نگري يك جزء را از كل مناسبات توليدي حاكم بر جامعه جدا مي كنند و بدتر از آن، جزء را بجاي كل مي نشانند. امروزه بدون انجام انقلاب ارضي نمي توان سخن از رهائي توده ها از مناسبات خفقان آور در قاليبافي گفت. شعار افزايش دستمزد يا شعار کوتاه كردن دست تجار، عليرغم هر برد تاكتيكي كه جهت بسج برخي توده ها در مقاطعي داشته باشد به يك انقلاب عميق و همه جانبه راه نخواهد گشود. قبل از هر چيز، بينش تنگ و محدود حاملين اين گرايشات است كه اجازه نمي دهد تصور جامعه اي بدون ستم و استثمار و مستقل از امپرياليسم را به ذهن خود راه دهند. جامعه اي كه در آن نيازي به توليد كالائي بنام قالي با اين ويژگيهايش نيست. تنها با تربيت كردن توده ها - بويژه كارگران و دهقانان فقير و بي زمين - از زاويه متحول كردن كل جامعه و نقش و رسالتي كه در اين زمينه بايد ايفاء نمايند و روشن كردن جايشگاه هر جزء در ارتباط با اين تحول تاريخي، مي توان يك انقلاب واقعي را تداركديد. طبقه كارگر با بلند كردن پرچم انقلاب دمكراتيكي نوين كه در قلب آن انقلاب ارضي قرار دارد، مي تواند اتحاد استراتژيك خود با دهقانان را پي ريزي نمايد و مناسبات ارتجاعاي حاكم بر جامعه را زير و رو نمايد.

منابع و توضيحات

منابعي كه براي نگارش اين مجموعه مورد استفاده قرار گرفته است:

- 1- كاپيتال، جلد اول - اثر كارل ماركس، بخش چهارم بويژه فصل دوازدهم (تقسيم كار و مانوفاكاتور) فصل سيزدهم (ماشينيسم و صنعت بزرگ)
- 2 - كاپيتال، جلد سوم - اثر كارل ماركس، بخش چهارم بويژه فصل بيستم (مطالب تاريخي در مورد سرمايه تجاري)
- 3 - توسعه سرمايه داري در روسيه - اثر لنين، بويژه فصل پنجم (نخستين مراحل سرمايه داري در صنايع)
- 4 - مقاله بررسي روستاهاي قم، مندرج در "كمونيست" نشریه تئوريك اتحاديه كمونيستهاي ايران، شماره 2، خرداد 1355
- 5 - چند گزارش از كارگاههاي كوچك در كردستان - انتشارات كومه له، 1365
- 6 - اقتصاد ايران در قرن نوزدهم - نوشته احمد سيف - فصل ششم (قالي بافي ايران در قرن نوزدهم: بررسي اقتصادي - اجتماعي) نشر چشمه، تهران 1373
- 7 - شهر نشيني در ايران - نوشته فرخ حساميان، گيتي اعتماد، محمد رضا حائري، مقاله پويش شهر نشيني در كاشان، انتشارات آگاه، تهران 1363
- 8 - لايه هاي بياباني - مجموعه داستان اثر محمود دولت آبادي، داستان کوتاه بند، انتشارات گلشائي، تهران 1353
- 9 - مبادله "نابرابر" - مندرج در نشریه زمان نو شماره 6، آبان 1363
- 10 - اخبار و مقالات در مورد قاليبافي مندرج در روزنامه هاي رسمي كشور در چند ساله اخير

توضیحات

[1] تمامی اخبار فوق از شماره های مختلف روزنامه های اطلاعات، کیهان و سلام در سالهای 73 و 74 استخراج شده است.

[2] در این زمینه می توانید به مقالات "زهري که امپریالیسم در گلوي اقتصاد بیمار ایران می چکاند" و "تعمیق بحران و سیر قهقرائی اقتصاد" مندرج در شماره های 23 و 24 نشریه حقیقت رجوع کنید.

[3] در اقتصاد سیاسی مارکسیستی سرمایه های بزرگ انحصاری در کشورهای تحت سلطه بدین نام خوانده می شوند. به آنها سرمایه بوروکرات - کمپرادور هم می گویند. این سرمایه ها در ارتباط نزدیک با سرمایه امپریالیستی بوجود می آیند و موجودیشان به این ارتباط وابسته است. استثمار نیمه فئودالی نیروی کار، نقش عمده ای در سودآوری این سرمایه ها دارد. سرمایه بوروکراتیک با قدرت دولتی در آمیخته و به اشکال دولتی یا خصوصی موجودیت دارد.

[4] فی المثل در کاشان تعدادی از کارخانه ها تولید مواد ومصالح قالی را بر عهده گرفته و پشم و پنبه را به نخ و خامه رنگ شده تبدیل میکنند. تقریباً بسیاری از کارگاههای پیشه وری که قبلاً عهده دار این کار بودند از بین رفتند. در کرج، شرکت سهامی فرش دارای کارخانجات تامین مواد اولیه شامل کارخانه های شستشوی پشم، ریسندگی و رنگرزی می باشد که سالانه با 3500 تن ظرفیت برای شرکت و دیگر نهادها و تجار فرش مواد اولیه فراهم می نماید. اخیراً در شهر زابل، فاز اول کارخانجات ریسندگی و بافندگی با هدف تامین مواد اولی توسط رفسنجانی افتتاح شد.

[5] مسلماً این بحث به مذاق "چپ" هائی که به تازگی "متمدن و مدرنیزه" شده اند، خوش نمی آید. همانهایی که با ارائه نتواری قلابی مبنی بر تقسیم جامعه به دو بخش مجزای مدرن و سنتی، مشاطه گر و ستایشگر مدرنیسم شده اند؛ بخشهای مدرنی که امپریالیستها در جامعه سازمان داده اند. برای نمونه می توانید به مباحثی که "حزب کمونیست کارگری ایران" براه انداخته، رجوع کنید.

[6] رقم 45 هزار تومان میانگین ارزش بخشی از تولیدات در مناطق مختلف ایران می باشد. کل تولید این مناطق حدود 146 هزار متر مربع به ارزش 67 میلیارد تومان بوده و اجزاء آن بقرار زیر است: استان سمنان: تولید سالانه 20 هزار متر مربع؛ ارزش یک میلیارد تومان. استان آذربایجان غربی: تولید سالانه 70 هزار متر مربع؛ ارزش 42 میلیارد تومان. اسفراین: تولید 6068 متر مربع؛ ارزش 113 میلیون تومان. مازندران: تولید 40 هزار متر مربع؛ ارزش 860 میلیون تومان. کرمانشاه: تولید 400 قالیباف، 2 هزار متر مربع؛ ارزش 300 میلیون تومان. کرمانشاه: تولید 6338 متر مربع؛ ارزش 126 میلیون تومان. زنجان: تولید 1701 متر مربع؛ ارزش 68 میلیون تومان.

[7] این محاسبه در مقاله ای بنام مبادله "نابرابر" مندرج در نشریه زمان نو (شماره 6 آبان 1363) صورت گرفته است.

[8] viii منظور از مناسبات نیمه فئودالی، مناسبات فئودالی است که سرمایه داری در آن نفوذ کرده، آنرا تغییر شکل داده و در خدمت به خود به کار گرفته است.

[9] این مسئله فقط محدود به نیروی کار در روستا نمی گردد بلکه در مورد کارگرانی که مستقیماً در ارتباط با اقشار دهقانی قرار دارند نیز بچشم می خورد. درآمد مزدی این کارگران بطرق مختلف با تولید دهقانی (کشاورزی و صنایع دستی) تکمیل می شود و این نقش مهمی در سازمان دادن فوق استثمار کارگران دارد. اعمال انحصار بر زمین و به تبع آن اعمال کنترل بر نیروی کار وابسته به زمین، نقش تعیین کننده ای در باز تولید کل نظام دارد. این مسئله فقط محدود به نیروی کار در روستا نمی گردد بلکه در مورد کارگرانی که مستقیماً در ارتباط با اقشار دهقانی قرار دارند نیز بچشم می خورد. درآمد مزدی این کارگران بطرق مختلف با تولید دهقانی (کشاورزی و صنایع دستی) تکمیل می شود و این نقش مهمی در سازمان دادن فوق استثمار کارگران دارد. اعمال انحصار بر زمین و به تبع آن اعمال کنترل بر نیروی کار وابسته به زمین، نقش تعیین کننده ای در باز تولید کل نظام دارد.

[10] مسلماً بر چین دارهای قالی زمان می برد. اما فقط با سمت دادن هر چه بیشتر این رشته به تولید نیازهای مصرفی داخلی و اشکال ساده تری از تولید مانند گلیم و غیره می توان گسست از اینکار را آغاز نمود. حتی در مناطق پایگاهی انقلابی نیز نمی توان بزور و به یک ضرب این مسئله را حل نمود. تا زمان تحکیم و ثبات بیشتر مناطق پایگاهی از لحاظ سیاسی - نظامی و اقتصادی، درآمد پولی حاصل از قالیبافی برای دهقانان مهم می باشد. نمی توان بزور آنان را از انجام اینکار باز داشت، هر چند می توان قدرت انحصاری تجار فرش را برفع دهقانان محدود کرد. تولید قالی تقریباً نقشی شبیه تولید کوکا در کشورهای آمریکای لاتین مشخصاً پرو دارد. حزب کمونیست پرو در مناطق پایگاهی خویش تلاش می کند با اقناع دهقانان و جهت دادنشان به تولیداتی که نیازهای خودشان و مناطق پایگاهی را تامین کند، مانع کشت محصولات چون کوکا شود. هنگامی که در ایران نیز جنگ خلق آغاز شود، در مناطق پایگاهی باید دهقانان را قانع نمود که معیشت خود را

به تولید قالی وابسته نکنند. شرایط انجام اینکار در ایران بسیار سهلتر از پرو است، چرا که تولید قالی برخلاف کشت کوکا پرزحمت است. بعلاوه، تولید فرش به ابزار اصلی تولید کشاورزی یعنی زمین وابسته نیست و با تقسیم زمین بر راحتی می توان نیروی کار دهقانان را به کشاورزی سوق داد.

[11] تماماطلاعات و آمار و ارقام این بخش از مقاله از دو منبع زیر گردآوری شده است: متن سخنرانی مهندس فروش وزیر جهاد سازندگی در چهارمین سمینار بین المللی فرش دستباف مندرج در روزنامه اطلاعات 13 شهریور 1374، و متن گفتگوی خبرنگار مجله کشاورز با مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت تعاونی فرش دستباف استان کرمانشاهان مندرج در نشریه کشاورز شماره 189 - 188، مرداد و شهریور 1374

[12] لنین این مراحل و اشکال را بدین گونه توضیح می دهد: "1 - ترکیب کشاورزی پدر سالارانه (طبیعی) با صنایع خانگی (یعنی از طریق کار بر روی مواد خام جهت مصرف خانه) و خدمات بدون مزد برای مالک زمین. این شکل در رژیم اقتصادی قرون وسطایی رایج بوده و یک جزء اساسی آنست 2 - ترکیب کشاورزی پدرسالارانه با صنعت در شکل تولید پیشه وری. این شکل ترکیبی هنوز به مورد قبل بسیار نزدیک است. تنها تفاوت آنها در بروز گردش کالایی است. (زمانیکه به پیشه ور پول پرداخت می شود و در بازار جهت خرید ابزار و مواد خام و غیره ظاهر می شود. 3 - ترکیب کشاورزی پدرسالارانه با تولید کوچک محصولات صنعتی برای بازار؛ یعنی با تولید کالایی در صنعت، دهقان پدر سالار به یک تولید کننده کالایی کوچک تبدیل شده و همانطور که نشان دادیم، گرایش به استخدام کار مزدی، یعنی به تولید سرمایه داری دارد. یک شرط این تحول در حال حاضر، درجه معینی از تجزیه دهقانی است. مشاهده کرده ایم که استادکاران کوچک و صاحبکاران خرد در صنایع در اکثر موارد، متعلق به گروه دهقانان ثروتمند یا مرفه هستند. و بجای خود، توسعه تولید کالایی خرد در صنعت به تجزیه کشاورزان دهقان شتاب بیشتری می بخشد. 4 - ترکیب کشاورزی پدر سالار و کار استخدامی در صنعت (و نیز کشاورزی) این شکل، یک مکمل ضروری شکل قبلی است: محصولی که در اینجا به کالا تبدیل شده، نیروی کار است. تولید کالایی خرد در صنعت همانطور که دیدیم ضرورتاً با ظهور کارگران مزدی و پیشه ورانی که برای دلالتان کار می کنند همراه است. این شکل از "ترکیب کشاورزی با صنعت"، مشخصه تمام کشورهای سرمایه داری است ... 5 - ترکیب کشاورزی خرد بورژوائی (تجاری) با صنایع خرد بورژوائی (تولید کالایی خرد صنعتی، تجارت خرد و غیره). تفاوت میان این شکل و شکل سوم در این است که مناسبات خرد بورژوائی نه فقط صنعت که کشاورزی را هم در بر می گیرد. این رایج ترین ترکیب صنعت و کشاورزی در اقتصاد بورژوازی کوچک روستایی است و بنابراین مشخصه همه کشورهای سرمایه داری است ... 6 - ترکیب کار مزدی در کشاورزی با کار مزدی در صنعت." (تاکید از ماست.) (مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد سوم، صفحات 380 - 378))

[13] مارکس می گوید: "در اینجا فقط صحبت از بالا بردن نیروی بارآور فردی بوسیله همکاری نیست بلکه سخن بر سر آفرینش آنچنان نیروی بارآوری است که بخودی خود و نفساً بایست نیرویی جمعی باشد." (کاپیتال، جلد اول به فارسی، صفحه 310)